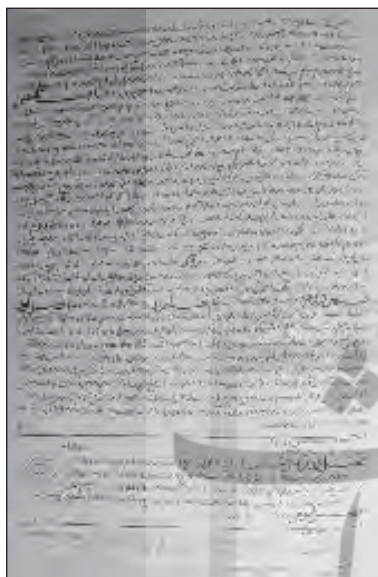




شده است. نام او در هر دو اثر «عبدالله بن علی فلک علاء تبریزی» ذکر شده و می‌بینیم که بسیار نزدیک به نام نویسنده لطایف شرفی است و این احتمال را پیش می‌آورد که شاید مؤلف هر سه اثر یک نفر باشد.

مراجعه به متن لطایف شرفی این مطلب را به خوبی روشن می‌کند. مؤلف در بخشی از دیباچه می‌نویسد: «محرّر این اوراق عبدالله بن علی تعریفاً بفلک تبریزی — اصلح الله شانه — می‌گوید کی این لطایفست کی مؤلف ضعیف این، از سعادت‌نامه جهت مدد خاطر شریف و ذهن لطیف مخدوم‌زاده... در فنّ ترسل و صناعت استیفا التقاط می‌رود موسوم به لطایف شرفی» (سفینه، ص ۴۱۸).



می‌بینیم که، جمله اندکی مغشوش است (و کاتب هم مرتکب اشتباه شده)، ولی همین عبارت به خوبی مشخص می‌کند که مؤلف، این اثر را از سعادت‌نامه خود استخراج، یا به قول خودش التقاط، کرده و این همان متنی است که استاد افشار در فهرست مذکور بدان اشاره کرده‌اند. پس روشن است که از این شخص تاکنون سه اثر در فن سیاق باقی مانده که یکی همین لطایف شرفی است.

استاد افشار در همان فهرست ذیل معرفی قانون السعاده نوشته‌اند: «مؤلف از این کتاب در پایان کتاب دیگر خود به نام سعادت‌نامه یاد کرده و گفته است سعادت‌نامه را در صنعت استیفا خواهد نوشت.»

از عبارت فوق این نکته مستفاد می‌شود که مؤلف، لطایف شرفی را پس از دو اثر مذکور نگاشته است، چرا که به گفته خودش لطایف شرفی را از سعادت‌نامه

لطایف شرفی و ارتباط آن با نفائس الفنون و منشآت خاقانی

در سال‌های اخیر و پس از چاپ نسخه برگردان (فاکسیمیل) دستنویس سفینه تبریز، برخی آثار ناشناخته و جالب توجه در دسترس پژوهشگران قرار گرفت. این اثر با توجه به دشواری دستیابی به نسخه‌های خطی با چنین قدمت (کتابت بین سال‌های ۷۲۳ تا ۷۲۵ ق) و گوناگونی آثار مجموعه، بسیار مغتنم و برای بسیاری از پژوهشگران مورد استفاده است.

به دلیل همین اهمیت، تاکنون شاهد انتشار برخی از متون این مجموعه و به خصوص چند مورد از دیوان‌ها و مجموعه‌های شعری منحصر بفرد از شعرای تبریز بوده‌ایم؛ همچنین برخی مقالات که بر اساس اطلاعات ذیقیمت موجود در سفینه به نگارش درآمده است.

از ویژگی‌های مجموعه یکی هم این است که گردآورنده آن علاقه‌ای به علوم دقیقه و علوم غیر از علوم ادبی داشته و به همین دلیل، برخی آثار که در حیطه موضوعی تاریخ علوم به شمار می‌آیند، در آن به چشم می‌خورد. یکی از این آثار — که ما در اینجا قصد معرفی آن را داریم — متنی است در زمینه ترسل و سیاق موسوم به لطایف شرفی اثر «فلک المله و الدین عبدالله بن علی بن محمد تبریزی».

متن‌شناسی: استاد ایرج افشار در پیوست دوم از کتاب فروغستان (ص ۲۸۱) «فهرستی از کتاب‌های سیاق» به دست داده‌اند که در انتهای آن «اسامی مؤلفان کتاب‌های سیاق» نیز ذکر شده است. در این فهرست، شخصی به نام «عبدالله بن علی تبریزی» معرفی شده که نسخه‌هایی از دو اثر سعادت‌نامه و قانون السعاده از وی تاکنون شناخته

استخراج کرده و اثر اخیر نیز پس از قانون السعاده نوشته شده است.

نیز باید این نکته را متذکر شویم که به احتمال زیاد، تسمیه لطایف شرفی مرتبط با لقب مهدی‌الیه یعنی «شرف‌الدوله و الدین الامیر حاجی محمدبن محمد الساوی» است و این شخص فرزند همان سعدالدین (یا سعدالدوله) محمد ساوجی است که پیش از آن، کتاب قانون السعاده را به نام او کرده است (نک: فروغستان، ص ۲۸۷). نام اثر اخیر یعنی قانون السعاده نیز گویا برگرفته از لقب همان سعدالدوله است، چنانکه سعادت‌نامه نیز همین حکم را دارد.

همچنین استاد افشار ذیل معرفی سعادت‌نامه نوشته‌اند: «... به نام سعدالدین بن تاج‌الدین علی ساوجی و شرف‌الدین امیر حاجی در ۷۰۶. پس اثر اخیر را به پدر و پسر، هر دو، تقدیم کرده است.

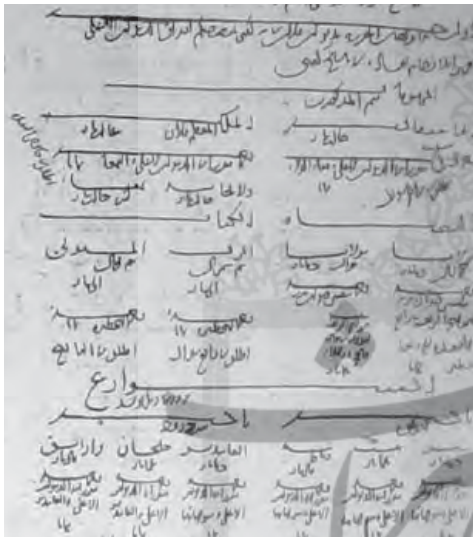
از آنجا که سعادت‌نامه در سال ۷۰۶ ق تألیف شده و مؤلف، میان آن و لطایف شرفی، کتاب قانون السعاده را تألیف کرده، مشخص است که تاریخ استنساخ لطایف شرفی کمتر از هفده سال پس از تألیف آن صورت گرفته است (در انتهای لطایف شرفی در سفینه تیریز به تاریخ ۷۲۳ تصریح شده است)؛ و باز از آنجا که در سفینه تیریز، از مؤلف با عبارت دعایی «طاب ثراه» یاد شده، می‌توان این برداشت را کرد که مؤلف پیش از این تاریخ و میان ۷۰۶ تا ۷۲۳ ق درگذشته است و به این اعتبار باید وی را از نویسندگان اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری به شمار آورد.

ساختار اثر: این متن به دو علم ترسل و استیفا اختصاص دارد و اگرچه در نگاه اول شاید این دو فن، دو شاخه از یک علم محسوب شود، اما معمولاً در متون گذشته به هر دوی این فنون به صورت یکجا پرداخته نشده و این البته به دلیل ساختار ماهوی این دو فن است.

ترسل را در حقیقت می‌توانیم در زمره علوم ادبی به شمار آوریم و به همین دلیل هم متون نسبتاً زیادی در این زمینه بر جای مانده است که نمونه‌هایش را با نام‌های عمومی منشآت و رسائل می‌شناسیم. اما فن سیاق از شعبه‌های استیفا و با تسامحی جزء شاخه‌های ریاضیات (ریاضیات عملی) به شمار می‌آید و به هر حال با فنون ادبی ارتباط چندانی ندارد.

تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، در میان متون کهن برجای مانده، تنها اثری که در آن به ترسل و استیفا در کنار هم پرداخته شده کتاب نفائس الفنون اثر شمس‌الدین محمدبن محمود آملی است که مؤلف، فن چهاردهم و پانزدهم از مقاله اول از قسم اول کتاب را به این دو فن اختصاص داده (نک: صص ۲۷۵ تا ۳۲۸ چاپ اسلامیه).

با توجه به این موضوع و در پی اینکه شاید ارتباطی میان این دو نوشته یافت شود، به آن متن رجوع شد. پس از مراجعه مشخص شد که بخش مذکور از نفائس الفنون، عیناً برگرفته از لطایف شرفی است و این اقتباس نه در حد برداشت مطالب، که در اکثر مواضع به صورت رونویسی عین عبارات صورت گرفته است.



با توجه به اینکه نفائس الفنون در حدود ۷۴۰ ق نگاشته شده^۱ و اینکه می‌دانیم لطایف شرفی پیش از ۷۲۴ ق تألیف شده، این نکته روشن است که عکس این مطلب، یعنی اقتباس تبریزی از آملی، منتفی است.

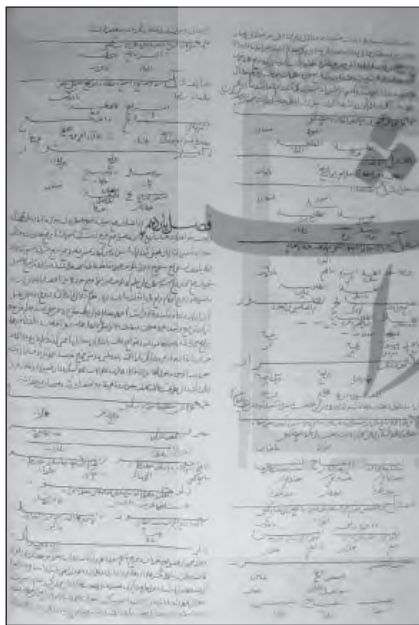
می‌دانیم که آملی بخش موسیقی کتابش را از موسیقی درةالتاج اثر قطب‌الدین شیرازی اقتباس کرده است و اینک مواجهه با موضوع اخیرالذکر این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که شاید آملی، بخش‌های دیگر کتابش را نیز از آثار دیگران برگرفته باشد و این نکته‌ای است که باید مورد بررسی بیشتری قرار گیرد.

البته می‌دانیم که چنین رونویسی‌هایی در گذشته بسیار رایج بوده است و این رشته سر دراز دارد؛ لذا در

۱. نک: دائرةالمعارفهای فارسی، ژبوا وسل، ترجمه محمدعلی امیرمعزی، توس، ۱۳۶۸ ش، ص ۶۱.

احتمال دیگری می‌توان در اینجا مطرح کرد و آن اینکه ممکن است اقتباسِ آملی، مستقیماً از سعادت‌نامه صورت گرفته باشد؛ به‌خصوص که تبریزی در مقدمه لطایف شرفی بدین موضوع اشاره دارد که آن را از سعادت‌نامه استخراج کرده است. حتی ممکن است اختلافاتی که میانِ لطایف شرفی و نفائس‌الفنون دیده می‌شود، حاصلِ رونویسی مستقیم از سعادت‌نامه بوده باشد نه اقتباس از لطایف شرفی؛ ولی عجالتاً شباهت‌های موجود آنقدر هست که برای نتیجه‌گیری فعلی کافی باشد.

بد نیست این را هم بیفزاییم که اقتباساتی از این دست اگرچه از نظر ادای حق نویسنده پیشین، ظالمانه به نظر می‌رسد، اما از این نظر که به هر حال بخشی از این آثار را در خود حفظ کرده — و در حقیقت نسخه‌ای ثانوی و ملاکی در تصحیح چنین آثاری به شمار می‌آید — از نظر ما سودمند است؛ به‌خصوص اگر دستنویسِ اثرِ اصلی منحصر بفرد باشد.



لطایف شرفی و منشآت خاقانی: همان‌طور که ذکر شد، بخش آغازین لطایف شرفی به فن ترسل و انشا اختصاص دارد. این بخش، نمونه‌هایی از منشآت گوناگون را که می‌توان خطاب به شخصیت‌های مختلف (هر کدام با مقامی خاص) نوشت، در خود جای داده و در نگاه اول شاید این نمونه‌ها مواردی عمومی به شمار آید، اما این‌گونه نیست. نگارنده مدت‌هاست که با آثار شاعر شهپر سده ششم،

مورد آن زیاد به بحث نمی‌نشینیم و فقط به مطابقت برخی از این‌گونه اقتباسات می‌پردازیم که در حیطه متن مورد نظر ما است.

پیش از ورود به مطلب، ذکر این نکته لازم است که فن چهاردهم نفائس‌الفنون به ترسل و نمونه‌های مکاتبات با اشخاص مختلف اختصاص دارد و از نظر عبارات، بخشی مستقل محسوب می‌شود و از آنجا که آملی خود دستی در نگارش داشته، این بخش را به قلم خود پرداخته است و از این نظر بخشی جالب و مستقل محسوب می‌شود، ولی بخش سیاق نوشته خود را چنانکه ذکر شد، از لطایف شرفی برگرفته که نمونه‌هایی از آن را در زیر می‌بینیم:

لطایف: «دفتر روزنامه و آن دفتر را تعلیق نیز خوانند و آن عبارتست از دفتری کی جمله مقرراتِ اموال و مواتی و اخراجات و سوانح احکام کی واقع شود، در آن دفتر روزبه‌روز با ملاحظتِ ذکرِ ماه و سالِ آن ثبت کنند. و سربالای ابوابِ روز، ماه و سال در دفترِ روزنامه معهود و متداول نیست و حک روا نبُود. با سواد معتمد علیه باشد و اگر سهوی افتد یا حوالتی مقرر باطل شود، رقم ترقین بر آن کشند...» (ص ۴۳۲، ستون ۱، «ذیل تعلیم سوم»).

نفائس: «بدانکه دفتر روزنامه‌چه که آن را دفتر تعلیق نیز خوانند عبارتست از دفتری که جمله مفرداتِ اموال دیوان و اخراجات و سوانح احکام که واقع شود، در آنجا روزبه‌روز بملاحظه ذکرِ ماه و سال ثبت کرده باشند و در این دفتر حک نشاید؛ پس اگر سهوی افتد یا حوالتی و مقرری باطل شود رقم ترقین بر آن کشند بر وجهی که یاد کرده شد...» (نفائس، ج ۱، ص ۳۲۳).

لطایف: «ترقین در لغت به حنا اندودن دست و در اصطلاح دیوان عبارتست از صورتِ **سد** کی به استقامت بر سرِ مبلغی کی باطل شود بکشند و نخواهند کی آن ورق به یک بار محو شود. سبب بطلان زیر وی بنویسند تا به وقتِ احتیاج بدان اطلاع افتد» (ص ۴۲۷، ستون اول، ابتدای سطر «آغاز فصل هشتم»).

نفائس: «ترقین در لغت بحنا اندودنست و باصطلاح ارباب این صناعت عبارتست از مدی بر این صورت — که بر استقامت در عرض بر سرِ مبلغی که باطل شده باشد بکشند و سبب بطلان در زیر آن بنویسند تا بوقت احتیاج بدان اطلاع افتد». (نفائس، ج ۱، ص ۳۱۹).

خاقانی شروانی و آثار او مانوس است و منشآت خاقانی را نیز هر از گاهی به مطالعه گرفته است. در بررسی بخش آغازین لطایف شرفی به نظر رسید که عبارات آن را در جایی دیگر دیده است و وقتی با عباراتی که عیناً از قلم خاقانی تراوش کرده مواجه شد، این نکته روشن گشت که همان معامله‌ای که آملی با تبریزی نموده، خود تبریزی پیش از آن با خاقانی روا داشته و این البته از قوانین طبیعت است.

البته در حال حاضر نمی‌توان قطعاً گفت که تبریزی اقتباس وسیعی از کار خاقانی داشته است، اما این احتمال را هم می‌توان مطرح کرد که عبارات منقول در بخش ترسل لطایف شرفی که مطابقت آنچنانی با منشآت خاقانی ندارد، برگرفته از نامه‌هایی از خاقانی باشد که آنها را امروز در دست نداریم. ولی این امری احتمالی است. عجالتاً می‌توان گفت که تبریزی اقتباس‌هایی از منشآت خاقانی داشته است. برای نمونه چند مورد از این اقتباسات را می‌بینیم:

لطایف: «مفاوضه گرامی سلوات بخش راحت‌رسان به جان و دل تلقی کرده و بر مضمون آن شکر گفت...» (ص ۴۲۱، س ۱۲).

منشآت: «و چون مفاوضه شریف، متضمن صد هزار لطایف سلوت‌بخش و عواطف راحت‌رسان رسید ... سجدهات شکر گذارد.» (ص ۱۲۹، س ۱۲). همچنین:

لطایف: «آستان معلائی آسمان‌سای را به لب ادب می‌بوسد یا زمین بندگی به لب جان می‌بوسد...» (ص ۴۲۱، س ۱۵).

منشآت: «رکاب آسمان‌سای عرش فرسای به هر وجهت که خرامنده شود، سفر، همایون و ظفر، همراه... و زمین بندگی را به رخسار جان بوسه می‌دهد...» (ص ۱۴۹، س ۱۱).

و این عبارت از منشآت: «زمین خدمت را به رخسار جان بوسه می‌دهد به لب جان می‌بوسد...» (ص ۲۶۳، س ۵). همچنین:

لطایف: «مرتبت خدر معظم و ستر مکرّم، ملکه کبری، ست عظمی، عصمة الدّین و الدّین، صفوة الاسلام والمسلمین...» (ص ۴۲۹، سطر ۱۸).

منشآت: «زندگانی خدر معظم و ستر مکرّم... ملکه کبری، ست عظمی... عصمة الدّین و الدّین، صفوة الاسلام و المسلمین...» (ص ۱۲۲، سطر ۴ و ۵).

مطلبی که بد نیست در پایان افزوده شود اینکه

منشآت خاقانی را می‌توان از نمونه‌های درخشان نثر فارسی به شمار آورد. در اهمیت آن همین بس که ادیبی چون سعدالدین وراوینی در دیباچه کتاب خود آن را ستوده است.^۱ اما با همه اهمیت که این منشآت دارد، غیر از وراوینی هیچ‌کدام از ادبا به آن اشاره نکرده‌اند و این می‌رساند که احتمالاً منشآت مذکور در هیچ زمانی صورت مدون و رسمی به خود ندیده و هر از گاهی از سوی برخی علاقه‌مندان به خاقانی در جنگی یا دستنویسی به صورت تفننی گردآوری شده است و این امر به‌خصوص از دستنویس‌های موجود از منشآت خاقانی به‌خوبی روشن می‌شود، چرا که هیچ‌کدام از این دستنویس‌ها از نظر کیفی و به‌خصوص از لحاظ کمی با یکدیگر مشابَهت ندارند.

شاید مشکل اصلی این باشد که خاقانی خود بشخصه به گردآوری نامه‌هایش نپرداخته و به همین دلیل است که آثاری چون نامه‌های رشید و طواط، منشآت علی‌بن احمد منتجب‌الدین بدیع — تحت عنوان عتبة‌الکتبه — و روضة‌الکتاب و حدیقة‌الالباب ابوبکر بن الزکّی المتطبّب القونیوی — که هر سه، توسط نویسندگان آنها گردآوری شده — امروز به صورت تمام و کمال در دست است، ولی از نامه‌های خاقانی دستنویسی کامل در اختیار نداریم.

به هر حال از زمان حیات خاقانی تاکنون غیر از وراوینی هیچ‌کدام از ادبا به این نامه‌ها اشاره‌ای نکرده‌اند و استفاده تبریزی از منشآت خاقانی در اوایل سده هشتم هجری آخرین نشانه — غیرمستقیم — از وجود این نامه‌هاست و می‌توان دانست که در سده مذکور نسخه‌ای از این نامه‌ها در تبریز وجود داشته و این البته با در نظر گرفتن این موضوع که خاقانی سال‌های پایانی زندگی‌اش را در تبریز گذرانده است، چندان هم دور از ذهن نیست.

این مطلب جزو اطلاعاتی است که تنها از مجموعه‌ای چون سفینه تبریز قابل استخراج است و دلیلی دیگر بر ارزش منحصر بفرد این مجموعه گرانقدر.

علی صفری آق‌قلعه

۱. نک: موزبان‌نامه، سعدالدین وراوینی، به تصحیح محمد روشن، نشر نو (چ ۲)، تهران، ۱۳۶۷، ص ۸.





وی ارائه نموده است. به تصریح مصنف رساله در سطور آغازین، این تصنیف به اشاره یکی از امرای مغول به نام یسدر (یستدر؟) فراهم آمده است. ضبط صحیح نام این امیر مورد اختلاف بوده است (نک: مقاله افشار در مجله یادگار و جوابیه اقبال). در این مقاله اقبال ضمن ارجاع به تاریخ جدید یزد (طبع نخستین آن در ۱۳۱۷ش توسط وزارت فرهنگ و معارف، صص ۸۱-۸۲) یسعودر؟= یسودر را ضبط دیگری از این نام دانسته است. مصححان محترم (نک: پاورقی ص ۵۱) ضمن ارجاع به تاریخ جدید یزد (۸۱/۲ - ۸۲) چاپ شده توسط استاد ایرج افشار در سال ۱۳۵۷ش (چاپ اول ۱۳۴۵ش) یسعودر را ضبط دیگری از این نام دانسته‌اند، در حالی که ضبط یسعودر در چاپ افشار در این صفحات وجود ندارد و ضبط کلمه در صص ۸۱-۸۲ مربوط به چاپ ۱۳۱۷ش وزارت فرهنگ و معارف، یعنی همان مرجع اشاره شده توسط اقبال بوده است. این قرینه و اطلاع استاد منزوی از مقاله چاپ شده در مجله یادگار، در فهرستواره (ج ۵، ذیل «غیاثیه») نشان می‌دهد که مصححان احتمالاً از مقاله مرحوم اقبال بی اطلاع نبوده‌اند، اما به سبب فضل تقدم نامی از مرحوم اقبال در این رابطه به میان نیامده است.

مقاله اول این رساله در باب علم نظری، در هفده باب است و در آن مطالبی مانند تعریف علم طب، ارکان اخلاط مزاج‌ها، اعضا و مزاج اختصاصی به آنها، قوای بدنی، روش‌های تشخیص بالینی، بیماری‌ها مانند نبض، تفسیر ادراک، عرق بدن و کیفیت آن، اسباب پدیدآورنده بیماری‌ها، تب‌ها و عوامل به وجود آورنده آنها، علائم پیشگویی‌کننده سرانجام بیماری (تقدمه المعرفه)، علائم و ازمنه مقابله بدن با بیماری (بحران) و مسائل مختلف بهداشتی و پیشگیری از بیماری‌ها آمده است. در مقاله دوم این رساله بیماری‌های بدن در قالب کلی ۵۹ بیماری آورده شده است. مصنف گاه‌گاه، در صورت ابهام، به تعریف بیماری پرداخته است؛ آنگاه سبب‌های ایجاد هر بیماری و تدبیر هر بیماری را از سر تا به قدم آورده است (نک: ۵۲-۵۴). مقاله سوم این رساله در قالب ۲۸ حرف ابثی به ادویه مفرده و خواص هر کدام اختصاص یافته است. این ادویه می‌توانند از جامدات، گیاهان و قسمت‌های مختلف آنها و یا حیوانات و آدمی و اجزای آنها به دست آمده باشند. در مقاله چهارم اشکال متداول

رساله اول این مجموعه رساله غیاثیه از نجم‌الدین محمود شیرازی (قرن هشتم هجری) است. وی پزشکی مقبول و فقیهی بادرایت بوده است. تصنیفات وی بنا بر کهن‌ترین سند یعنی شدالازار (ح ۷۹۱ق) کتاب الحاوی فی علم التداوی، شرح فصول البقراط، الرشیدیه، کتاب التشریح، کتاب الاغذیه و الاشریه و الرساله الثلجیه (البلخیه؟) و کتاب اسرار النکاح هستند. مصححان محترم در مقدمه حدس و دلایل خود را مبنی بر یکی بودن الرشیدیه و غیاثیه ارائه نموده‌اند (ص ۵۲).

مصححان محترم همچنین ضمن معرفی هفده نسخه خطی شناخته شده توسط آنها و خصوصیات نسخه‌شناسی، مبنای اعتماد خود را در این تصحیح بر اساس سه نسخه از کتابخانه مغنيسا گنل، مجلس شورای اسلامی و کتابخانه ملی پاریس قرار داده‌اند. نسخه مجلس شورای اسلامی با اینکه فاقد انجام و نام کتاب است، به دلیل دقت ناسخ در نوشتن آن، از اهمیت بالایی برخوردار است. این نسخه قبلاً در تملک استاد ایرج افشار بوده است و به پیشنهاد مرحوم زریاب خویی که در آن سال‌ها به عنوان فهرست‌نگار در آن کتابخانه مشغول به فعالیت بوده از ایشان ابتیاع شده است. گزارشی از این نسخه در مجله یادگار (ش ۳، س ۱۳۲۵) توسط ایرج افشار به همراه جوابیه عباس اقبال به چاپ رسیده است (نیز نک: فهرستواره نسخه‌های خطی، ج ۵، ذیل «غیاثیه» و اطلاع از این مقاله). استاد افشار در سال ۱۳۳۱ش در مجله مهر (ش ۳، س ۸) گزارش مفصلی از شرح حال نویسنده رساله، یعنی ابن الیاس شیرازی و دیگر تصانیف

استعمال داروهای ترکیبی (قربادین) در آن دوران، در ۲۲ باب گردآوری شده است. تحقیقات مصححان محترم در باب شناسایی نویسنده و شرح حال و گزارش‌های جامع و مفید نسبت به مسائل مطرح‌شده در این رساله بسیار ارزشمند و شایان توجه است.

رساله دوم این مجموعه زبدة الفوائین فی جمیع المراض، نگاشته محمد بن علاء‌الدین بن هبة‌الله سبزواری از اطبای قرن نهم در دوران صفوی است. تصنیفات غیاث‌الدین، فرزند او، که در زمینه طب شاید اهمیتی بیش از پدر داشته است، از جمله مرآة الصحه فی الطب و قربادین، گاه در زمره تصنیفات پدرش معرفی شده‌اند.

در این رساله امراض بدن از سر تا قدم در چهارده باب معرفی شده‌اند. بیشتر مطالب رساله مبنی بر تألیفات سید اسماعیل جرجانی، مثل ذخیره خوارزمشاهی، تنظیم گردیده است. مصصح محترم مبنای تصحیح خود را نسخ موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، کتابخانه ملی، الهیات دانشگاه تهران، و نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی قرار داده است. با این حال هنوز می‌توان نسخ دیگری از این رساله را معرفی کرد که در کتابخانه وزیری یزد، کتابخانه حکیم اوغلی ترکیه و کتابخانه گنج‌بخش پاکستان نگهداری می‌شوند (نک: علوم محضه، از آغاز صفویه تا تأسیس دارالفنون، مهدی محقق، ص ۲۴۷ و ۲۴۸) که در مورد انتخاب و یارده آنها در این تصحیح سخنی به میان نیامده است.

رساله سوم: نصیحت‌نامه سلیمانی. موضوع این رساله حفظ الصحه یا به اصطلاح بهداشت است؛ هرچند که به مراقبت‌های بهداشتی دو بیماری وبا و طاعون توجهی تمام شده است. احصاء حکیمان گذشته از عوامل دخیل در بهداشت در شش دسته، وجه تسمیه فصولی از کتاب‌های طبی به نام «حفظ الصحه بالاسباب سته» بوده است. برخی از اطبای گذشته به نگاشتن رسائل مستقلی به نام حفظ‌الصحه اقدام نموده‌اند که مصصح محترم در مقدمه خود بر این تصحیح ارزشمند گزارشی قل و دل از این رسائل ارائه نموده است. مصصح ضمن ارائه شواهد درون‌متنی، مصنف را محمد حکیم‌بن مبارک پزشک سلیمان قانونی، سلطان عثمانی، دانسته است. بنا بر عقاید پیشینیان عفن‌گشتن هوا موجب پیدایش بیماری وبا و عفن‌گشتن اخلاط و جابجایی آنها به سوی کشاله ران

موجب حدوث بیماری طاعون می‌گردند. پادشاه عثمانی به منظور پرهیز از ابتلا به بیماری وبا از استانبول به ییلاق رفته و محمد حکیم‌بن مبارک، پزشک ملازم پادشاه، ضمن عذرخواهی از عدم ملازمت پادشاه در این سفر قواعدی چند در فواید حفظ صحت در ایام وبا نگاشته است. نویسنده در ابتدای رساله با آوردن آیات دربرگیرنده سلیمان نبی(ع) به گونه‌ای لطیف و شاید به واسطه نوعی براعت استهلال بین اشتراک لفظی شاه سلیمان و سلیمان نبی ارتباط برقرار نموده است. نویسنده در جای‌جای کتاب، به تناسب بحث، اشعار و رباعی‌های گوناگون را وارد ساخته است. این اشعار چه اقتباس از اشعار دیگران و یا از تصنیفات شخصی مؤلف بوده باشند، جذابیت این متن را دوچندان نموده‌اند. تأثیرپذیری نویسنده از آرای بوعلی و محی‌الدین ابن‌عربی در این رساله کاملاً مشهود است. به عنوان مثال نویسنده ضمن استناد به آرای ابن‌سینا و محی‌الدین بر وجود جن و نقش آن در بیماری‌زایی تأکید می‌ورزد. وی ضمن ارائه تأویلات گوناگون از نصوص و احادیث وارده در دخالت جنیان و شیاطین در بیماری‌زایی کوشش می‌نماید.

در قسمت‌های دیگر مقاله مصنف ضمن تشبیه اعضای بدن به سلطان و وزیر و چگونگی تدبیر مملکت، تلاش می‌کند عناوین مشارالیه را با تدبیر امور بدن منطبق سازد. وی همان‌گونه که در ابتدای رساله وعده داده است، دستورهای غذایی و رعایت آداب خاص در حرکت و سکون و تدابیر پیشگیرانه از بیماری وبا و نیز بیماری طاعون ارائه کرده است. نویسنده در انتهای رساله رعایت برخی امور شرعی مانند آیات قرآنی و برخی از ادعیه و تعویذها را در سلامتی و دفع بیماری وبا و طاعون متذکر گردیده است که بررسی آنها از دیدگاه تاریخ طب سودمند و حائز اهمیت است. در نهایت، نویسنده در بحث مواضع مردم نسبت به وقوع حوادث نافع و ضار درجات توحید افعالی آنها را در سه دسته عوام، خواص و خاص‌الخاص بیان کرده است. مقایسه این مطالب و دیگر مطالب عرفانی ارائه‌شده با آرای ابن‌عربی در کتاب فصوص‌الحکم خصوصاً در مقدمه ماتن، فص آدمی و فص عیسوی قابل تطبیق است که نشانگر صبغه عرفانی نویسنده است.

محمد صدر



دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۲، به کوشش اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۶ ش، ۷۶۶ ص.



حال تهیه است و بعضی از آنها با چنان ابعادی طراحی شده‌اند که گمان نمی‌رود دوره آنها برای نسل حاضر به پایان برسد.

فرهنگستان زبان و ادب فارسی هم در حال حاضر دو دانشنامه را در دست تهیه دارد: یکی دانشنامه زبان و ادب فارسی که دو جلد از شش جلد پیش‌بینی شده آن درآمده است و دیگری دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره که جلد اول آن منتشر شده است.

اینک انتشار جلد دوم دانشنامه زبان و ادب فارسی گرچه برای محافل علم ادب و علاقه‌مندان به ادب فارسی امری است مغتنم و باعث خوشوقتی، اما با مطالعه آن و نیز مرور جلد اول آن برخی نکات به نظر رسید که ذکر آنها برای بهبود کیفیت و بالا بردن ارزش آن شاید بی‌تاثیر نباشد.

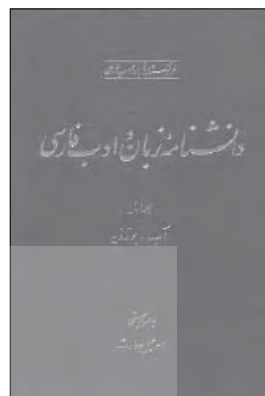
نخست آنکه ظاهراً تعریفی که تهیه‌کنندگان این دانشنامه از «زبان و ادب فارسی» در ذهن داشته‌اند با آنچه در مقدمه جلد اول آمده است و با محتوای این دو جلد سازگار نمی‌نماید؛ یعنی مقالات و مدخل‌هایی در این دانشنامه آمده است که ظاهراً هیچ ربطی به زبان فارسی یا ادب فارسی ندارند و «از منظر زبان و ادب فارسی به موضوع آنها نگریسته نشده است» (نک: ص هفده مقدمه ج ۱) که به برخی از آنها ذیلاً اشاره می‌شود.

نخست بعضی اعلام رجال مانند ابن مقفع، ابراهیم خلیل، ابوحنیفه دینوری، اسماعیل جوهری، تفتازانی، ابونصر سراج، ابومعشر بلخی، ابان بن عبد الحمید لاحقی، بودا، پشوتن، بزرگمهر، جکسون، آرش، ادریس، چغمینی، حاتم طائی، حارث محاسبی، جبرئیل (از ملائکه)، بنونیس، عبدالقاهر جرجانی، ثعالبی و امثال آنها که گرچه ادیب و دانشمند و یا از رجال مهم یا اشخاص دینی بوده‌اند، اما برخی از آنها اصلاً ایرانی نیستند (مثل ابراهیم خلیل و حاتم طائی و بودا) و برخی دیگر کاری در زمینه زبان یا ادب فارسی نکرده‌اند و جالب است که در ترجمه ثعالبی (ص ۴۶۳، ج ۲) صریحاً آمده است: «در همه صد و چند کتابی که به او نسبت داده‌اند، پنج سطر نوشته فارسی نمی‌توان یافت» و در ترجمه عبدالقاهر جرجانی (ص ۵۰۵، ج ۲) نیز تصریح شده است که «جرجانی با آنکه ایرانی تبار بود، اما چیزی به زبان فارسی ننوشته و استفاده چندانی از منابع زبان فارسی نکرده است». حال

دانشنامه‌ها یا دائرةالمعارف‌ها از ابزارهای مهم تحقیقاتی و اطلاعاتی جهان امروزند که از یک سو اطلاعات مهم و روزآمد را درباره مسائل مختلف به خوانندگان می‌دهند و از سوی دیگر محققان با مراجعه به آنها اولاً برخی نیازهای فوری خود را برآورده می‌سازند، بدون آنکه به تحقیق بیشتر نیازمند باشند، مثلاً تاریخ فوت کسی یا محل جغرافیایی مکانی یا نام صحیح کتابی و امثال آنها را می‌توان به سرعت از روی آنها یافت و در مقاله یا کتاب در دست تهیه وارد کرد؛ ثانیاً محقق با مراجعه به آنها می‌تواند منابع و مآخذ مورد نیاز خود را برای بررسی یک مسئله به دست آورد و این کمک فوری به کار تحقیقاتی او سرعت می‌بخشد. مثلاً اگر کسی بخواهد درباره خواجه نصیر طوسی یا نظر پیشینیان درباره کهکشان یا چگونگی کشف امریکا بررسی کند یا مقاله‌ای بنویسد، از روی این دانشنامه‌ها به منابع مورد نیاز دست پیدا می‌کند. پس لازمه دانشنامه‌ها — در هر سطح که باشند — اولاً دقت و صحت مطالب است و ثانیاً ارائه منابع کافی یا کامل، و لذا نوشتن مدخل‌های آنها را به اشخاص محقق و صاحب‌نظر و شناخته‌شده واگذار می‌کنند تا مقاله‌ای مناسب بنویسند برحسب حجم مورد نیاز دانشنامه.

خوشبختانه اکنون نهضت دانشنامه‌نویسی در ایران رونق فراوان گرفته است، به نحوی که دهه‌ها دائرةالمعارف و دانشنامه در ابعاد و حجم‌های مختلف تهیه شده و یا در

باید پرسید که اگر اینها نه فارسی نوشته‌اند و نه خدمتی به فارسی کرده‌اند، چرا نام آنها مدخل شده و درباره آنها مقاله‌ای نوشته شده است؟ برخی دیگر اسامی اساطیری هستند (مانند پشوتن و بهرام ورجاوند) و معلوم نیست اینها چه رابطه‌ای با زبان و ادب فارسی دارند که حتی نام آنها در اشعار و کتب ادبی فارسی نیامده است.



دوم، برخی اعلام جغرافیایی این کتاب، مانند ارجان، بخارا، چیچست، تخت جمشید، جابلقا و جابلسا، پاسارگاد، بیستون، چینودیل، بهشت و امثال آنها نیز هست که نمی‌توان میان آنها و زبان فارسی ربطی پیدا کرد، جز آنکه برخی از آنها در بیتی یا در اشعاری نامشان ذکر شده است و اگر این ضابطه ملاک باشد کلمات بسیاری را می‌توان در کتب لغت یافت که در شعر، بسیار بیشتر از آنها به کار رفته‌اند و در این دانشنامه ذکر نشده‌اند.

سوم، نام برخی کتاب‌های عربی مانند آثارالباقیه، آثارالبلاذ، آداب‌البحث، بحارالانوار، البلدان، تاج‌العروس، تلبیس ابلیس، تحقیق ماللهند، تزوکات تیموری، تقویم‌البلدان، التعریفات جرجانی، تجارب‌الاهم، الجماهر فی الجواهر و امثال آنها که نه فارسی هستند و نه ادبی، و بعضی را حتی ایرانیان ننوشته‌اند و بندهش و جاماسب‌نامه هم گرچه ایرانی‌الاصول اند اما فارسی نیستند.

چهارم، برخی عناوین دیگر است مانند آشکده، آسمان، آفتاب، اشاعره، تقویم، تثلیث، تیر، تیرگان، تیشتر، جشن، جن، جوهر (در برابر عرض)، تعزیه، پری و امثال آنها که عناوین عامیانه یا از مسائل کلامی و دینی و آیین‌های زردشتی و امثال آنها هستند و ربط مستقیمی به زبان یا ادب فارسی ندارند و البته می‌توان وجهی برای ربط‌دادن آنها تراشید. همان‌طور که دانش‌آموزی در درس تاریخ فقط نادرشاه افشار را حفظ کرده بود و می‌گفت هر

پادشاه دیگری را که از من در امتحان بپرسند به نحوی به نادرشاه مرتبط می‌کنم و بعد شرح حال نادر را می‌گویم. پنجم، بعضی از زبان‌های ایرانی که نمی‌توان آنها را لهجه‌ای از فارسی به شمار آورد، مانند بلخی و تخاری و نیز خط پهلوی و زبان و ادبیات پهلوی را هم به‌زحمت می‌توان به فارسی مرتبط کرد.

بنابراین شاید بهتر باشد که یا از این گونه عناوین و مدخل‌ها صرف‌نظر شود، یا نام دانشنامه اصلاح شود و یا دلیل موجهی برای گنجاندن این عناوین در این دانشنامه ذکر شود و کافی نیست که بگوییم برخی از این عناوین و نام‌ها در شعر یا در کتب نثر فارسی ذکر شده است و گرنه مثلاً باید از کنعان پسر نوح و علی‌مردان‌خان پسر عباسقلی‌خان که مظهر بی‌ادبی و لجاجت بودند هم در دانشنامه ذکر می‌شود و نام اغلب کتاب‌ها و اماکن جغرافیایی در آن آورده شود.

اما نکته دیگر اینکه بی‌طرفی در شرح حال رجال بدان معنا نیست که از آنها فقط تعریف و تحسین شود و معایب و مثالب آنها ذکر نگردد. برای نمونه به دو مدخل ذبیح بهروز و ابراهیم پورداود می‌توان اشاره کرد.

نکته آخر آنکه مقالات دانشنامه را باید متخصصان و صاحب‌نظران شناخته‌شده بنویسند تا برای مراجعه‌کننده حجت باشد و به گفته آنها اعتماد و بدانها استناد کند. متأسفانه بسیاری از مقالات این دانشنامه فاقد چنین مزیتی است. مثلاً مدخل «اتباع» (ج ۱، ص ۲۰۳ به بعد) ناقص و مغلوط است و مؤلف آن طبق روش شایع زبانشناسان ایرانی که هر سخن درست و نادرستی را از اروپاییان و غربیان با آب و تاب نقل می‌کنند و از اشاره به تحقیقات ایرانیان و شرقیان کوتاهی می‌ورزند، عمل کرده است. حقیر کتابی تحت عنوان «اتباع» و مهملات در زبان فارسی نوشته که در ۲۱۰ صفحه به وسیله مرکز نشر دانشگاهی در ۱۳۸۱ش منتشر شده است و تمام زوایای این بحث علمی و زبانشناسی را در فارسی و عربی و ترکی و انگلیسی و بعضی لهجه‌ها و زبان‌های دیگر کاویده است و تقریباً سخن ناگفته‌ای باقی نمانده است. اما گناه حقیر این است که ایرانی هستم. مؤلف این مقاله در هنگام انتشار این کتاب در مرکز نشر دانشگاهی کار می‌کرد و به طوری که من اطلاع دارم بسیاری از اعضا و کارکنان فرهنگستان زبان و ادب فارسی این کتاب را دیده‌اند و



از آن تمجید کرده‌اند و از آن گذشته این کتاب در اصل به صورت مقاله بسیار مفصلی در ۱۳۵۳ در مجموعه سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی در ۷۲ صفحه چاپ و منتشر شده بود. کسی که می‌خواهد درباره موضوعی مقاله بنویسد باید به تمام منابع قبلی مراجعه و حداقل به اهم آنها در مقاله خود اشاره کند ولو آنکه آنها را نپسندد. این بی‌توجهی را چگونه باید توجیه کرد؟ مقاله «ببر بیان» هم حاوی اطلاعات نادرستی است، به‌ویژه در مورد ریشه کلمه «بیان» که این جانب آن را به تفصیل در مقاله «ریشه‌یابی یا ریشه‌تراشی» در نشریه نامه ایران باستان (ش ۲، ص ۹۳ به بعد) شرح داده‌ام و مؤلف مقاله اصلاً بدان اشاره نفرموده است. در مقاله «تعدی» آن را از عیوب قافیه شمرده‌اند و هیچ‌ذکری از تعدی یا تعدیه به معنای متعدی کردن فعل که از اهم مباحث صرف است در آن نکرده‌اند.

مثال دیگر مقاله «اجازه (در شعر)» است که این جانب در مقاله‌ای که در مجله نشر دانش (س ۱۶، ش ۲، ص ۲۳ و ۱۲۴) نوشت، به تفصیل آن را شرح داده و فرق آن را با تملیط و تضمین شعر دیگران بیان کرده و مثال‌های متعددی برای آنها آورده است؛ ولی مؤلف محترم مقاله ابداً ذکری از این مقاله نکرده است، در ضمن بررسی «اجازه» در این مقاله «تضمین» را هم به تفصیل شرح داده‌ام و معانی مختلف و متعدد تضمین و فرق آن با توقیف (موقوف‌المعانی کردن) و اضمار و تصریح و ادراج و اشراب را نخستین بار در فارسی ذکر کرده‌ام و متأسفانه هیچ‌یک از این عناوین در این دانشنامه نیامده است و در همین مقاله اقحام را در شعر فارسی نخستین بار تعریف و مثال‌های متعددی از آن در اشعار سعدی و سایر شعرا ذکر نموده‌ام که باز هم اثری از این اصطلاح در دانشنامه نیست.^۱ اینها مواردی است که این جانب درباره آنها تحقیق و نتیجه آنها را منتشر کرده است که مورد بی‌توجهی نویسندگان مقالات دانشنامه بوده است و لابد در سایر مقالات هم وضع به همین منوال است که فرصت بررسی آنها دست نداد. مثلاً نویسنده مقاله «أصف اللغات» ظاهراً این کتاب را ندیده و آنچه نوشته است نقل قول از دیگران است و گرنه می‌توانست این کتاب را بهتر معرفی کند. من جلد سوم آن را دارم و نکاتی در آن هست که می‌بایست ذکر شود؛ مثلاً ریشه‌شناسی‌های عامیانه در

آن دیده می‌شود، چنان‌که آبنوس را در این جلد (ذیل آونوس که لغتی است در آبنوس در ص ۱۲۰۶ به بعد) مرکب از آب و نوس دانسته و مشتق سخن نامربوط درباره نوس ذکر کرده که آن به عبرانی به معنای سنگ است و توضیحات دیگر. آیا نمی‌بایست به این نکته اشاره‌ای می‌شد؟

نام کتاب‌های دیگری را که برای زبان فارسی یا ادب فارسی مهم است می‌توان ذکر کرد که در این دانشنامه نیامده است؛ مانند کتاب اسم مصدر و حاصل مصدر از دکتر معین و اساس فقه‌اللغة ایرانی از پل هرن و عناوین مهم دیگری هم هست که می‌بایست در این کتاب ذکر می‌شد مانند ابجد (نک: مقاله مفصل اینجانب تحت عنوان «تاریخچه ابجد و حساب جمل در فرهنگ اسلامی» در مجله معارف، س ۱۷، ش ۲، و مقاله «ملاحظات درباره کتاب حساب جمل در شعر فارسی» در مجله نشر دانش، س ۱۷، ش ۲) و غیره.

این مقاله به درازا کشید و هنوز مطالب بسیار دیگری هست که باید ذکر کنم ولی ان‌شاءالله در فرصت دیگری مطرح خواهد شد.

با این نقد گمان نرود که حقیر به ارزش کار مهم ارائه‌شده واقف نیست و لذا در خاتمه لازم است ذکر کنم که این کتاب به هر حال برای اهل ادب و دوستداران زبان و ادب فارسی بسیار مغتنم است و حاوی اطلاعات گرانبهایی است و اگر نقدی صورت گرفت برای بهبود آن در مجلدات آتی است و نه ایرادگیری، و امید است که دست‌اندرکاران این کار بزرگ به ادامه آن سرعت بیشتری بخشند تا مجموعه کامل این دانشنامه هرچه زودتر در اختیار جامعه فارسی‌زبان قرار گیرد. با عرض تبریک و خسته نباشید به همه نویسندگان و مسئولان آن.

مصطفی ذاکری

۱. مدخل «استقبال» را هم مؤلف آن سرسری از یکی دو کتاب نقل کرده و به غلط به تضمین مرتبط ساخته است در حالی که در این زمینه مقاله بسیار مفصل و جامعی به وسیله ریکاردو زیبولی محقق ایتالیایی نوشته شده که با ترجمه اینجانب در نامه فرهنگستان ش ۲، تابستان ۱۳۷۴) در ۱۹ صفحه چاپ شده که بدان هیچ اشاره‌ای نشده است در حالی که مؤلف مقاله با فرهنگستان همکاری نزدیکی دارد و اگر حساسیتی نسبت به نام حقیر هست، می‌شد که به ذکر نام نویسنده ایتالیایی مقاله اکتفا کرد.

تاریخ رشیدی، میرزا محمد حیدر دوغلات، به تصحیح عباسقلی غفاری فرد، نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۳ش، دویست و پانزده + ۸۶۱ص.



تاریخ رشیدی از نمونه‌های منحصربه‌فرد تاریخ‌نویسی در سده دهم هجری است. شرکت داشتن نویسنده در بسیاری از وقایع و حتی تأثیرگذار بودن در آنها و همچنین پرداختن به جزئیاتی که شاید در هیچ متن دیگری یافت نشود، کتاب را از دیدگاه‌های مختلفی حائز اهمیت ساخته است.

کتاب، از جمله شامل مطالبی است که در مواردی غیر از تاریخ نیز سودمند است؛ برای نمونه، بخش دوم آن که به هنرمندان معاصر مؤلف اختصاص یافته و دوغلات، شرح حالی از سرایندهگان (ص ۳۰۸)، خوشنویسان (ص ۳۱۵) و نگارگران (المصورون، ص ۳۱۷؛ المذهبون ص ۳۱۹) آن دوره را ذکر کرده است. به دلیل اهمیت این بخش، محمد شفیع آن را در اورینتال کالج میگزین (شماره ماه می سال ۱۹۳۴م) چاپ کرده است (نک: احوال و آثار خوشنویسان، ص ۸؛ گویا مصحح کتاب، دکتر غفاری فرد، از چاپ این بخش آگاهی نداشته است).

چندی پیش، نگارنده این سطور به دلیل نیازی که برای مطالعه بخش هنرمندان این کتاب داشت، آن را به مطالعه گرفت و اغلاطی را در صفحات آغازین کتاب یافت که لازم می‌نمود درست شود. گویا تصحیح این صفحات، بر اساس یک نسخه انجام شده و لذا مصحح نتوانسته به خوبی از عهده تصحیح برآید. این در حالی است که اغلاطی از این دست را در بخش‌های دیگر کتاب کمتر می‌بینیم و مشخص است که استفاده از دو

نسخه، مصحح را در تصحیح متن کمک زیادی کرده است. با توجه به این موضوع و با عنایت بدان نکته لازم دیدیم که به ذکر این لغزش‌ها بپردازیم. اما پیش از ورود به مطلب، ذکر چند نکته لازم است.

یک. دوغلات در پایان مقدمه مشور کتاب (ص ۶ متن چاپی) به این نکته اشاره کرده که آنچه به عنوان مقدمه آورده، درحقیقت، رونویسی از مقدمه ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی است: «پس هم جهت تیمن و تبرک را، اول مقدمه ظفرنامه حضرت قدوةالمحققین... مولانا شرف‌الدین علی یزدی را... به جنس نقل کردم؛ تا "اما بعد" تحریر ایشان است.»

نگارنده این سطور، لغزش‌های این چاپ را در آغاز بر اساس احتمالاتی یادداشت نموده بود و با مشاهده این عبارت به این اندیشه افتاد که بهتر است این احتمالات را با متن ظفرنامه مقابله کند و لذا به چاپ آن (ظفرنامه، شرف‌الدین علی یزدی، تصحیح محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۲ج، ۱۳۳۶ش) مراجعه کرد. پس از رجوع مشخص شد که دیباچه تاریخ رشیدی با ظفرنامه چاپی تفاوت دارد و آنچه دوغلات به عنوان دیباچه ظفرنامه در آغاز کتابش آورده، در آن چاپ موجود نیست.

این مطلب می‌تواند بدین معنا باشد که یا چاپ موجود از ظفرنامه یزدی دارای مشکل و افتادگی است و یا اینکه دوغلات دچار اشتباه شده و متن دیگری را با ظفرنامه یزدی یکی دانسته و از همان متن نقل کرده است.

احتمال اول ضعیف است؛ چرا که چاپ مذکور بر اساس دو نسخه کهن فراهم آمده است که گویا هیچ‌کدام افتادگی نداشته و لذا احتمال دوم پیش می‌آید. در میان چند اثری که در همان سده‌ها با نام ظفرنامه نوشته شده، ظفرنامه نظام‌الدین شامی معروف‌تر است و لذا مقابله با این ظفرنامه انجام شد (ظفرنامه، نظم‌الدین شامی، تصحیح فلکس تاور، بیروت، موسسه شرقیه چکوسلواکی، ۱۹۳۷؛ چاپ افست انتشارات بامداد، ۱۳۶۳ش). دیباچه تاریخ رشیدی با آنچه در ظفرنامه شامی چاپی آمده، کاملاً متفاوت است، منتها دو سه عبارت در دیباچه این ظفرنامه موجود است که عیناً یا با تفاوتی اندک — در دیباچه تاریخ رشیدی نقل شده است و مشخص می‌کند که دوغلات، بخش‌هایی از ظفرنامه شامی را در کار خود نقل کرده و به اشتباه، آن را ظفرنامه یزدی پنداشته است.



عبارات مشترک این دو دیباچه را در زیر می‌بینیم (اشتباهات تاریخ رشیدی چاپی، با اختصار «چ» مشخص شده است):

– ظفرنامه، ص ۵: ... آل بزرگوار او؛ آن صدرنشینان مسند اجتبا و برگزیدگان قل لا اسألکم علیه اجراً الا الموده فی القربی...

تاریخ رشیدی، ص ۴: ... اولاد و احفاد او که صدرنشینان مسند اجتبا و برگزیدگان عرصه قل لا اسألکم علیه اجراً الا الموده فی القربی اند...

– ظفرنامه، ص ۶: و آن امام با حشمت و وقار، صاحب دلدل و ذوالفقار، منشوردارِ هل اُتی و مشهورِ دیارِ لافتی؛ محرم راز درون و بیرون، تشریف‌یافته انت منی بمنزله هرون...

تاریخ رشیدی، ص ۵: امام با حشمت و وقار، مالک دلدل و ذوالفقار، منشوردارِ هل اُتی و مشهورِ دیارِ لافتی، محرم راز درون و بیرون، تشریف‌یافته انت منی بمنزله هارون...

– ظفرنامه، ص ۷: و آن دو عم بزرگوار حضرت رسالت... و دو شاخ شجره عبد مناف. آن یک خیمه دین را عماد و این یک بنیان شرع را اساس؛ ابوعمار حمزه و ابوالفضل (گویا شامی نام «ابوالفضل» را اینجا به اشتباه آورده است و برای تکمیل سجع عبارت، به اصل تاریخی آن توجه نکرده است) عباس. آنگاه بقیه عشره مبشره که به نوید امید فوز به درجات بهشت...

تاریخ رشیدی، ص ۵: و دو عم [چ: و عم] بزرگوار سید ابرار، دل‌بند اختیار [چ: اختیار]، خیمه شرع را عماد و خانه دین را اساس؛ امیرالمؤمنین حمزه و العباس. و بر ارواح مطهره عشره مبشره او («او» در اینجا زاید می‌نماید) که مسند خلافت به پرتو [چ: پرتو] وجود ایشان...

در اینجا یک پرسش باقی می‌ماند و آن اینکه دوغلالت در مواضع متعددی از کتاب خود اشاره می‌کند که مطلب را از ظفرنامه نقل کرده است. پرسش این است که چرا با وجود تصریح نویسنده، مصحح محترم هیچ رجوعی بدان کتاب نداشته و از کنار مطلبی با این اهمیت گذشته است؟ و چرا نام ظفرنامه را در منابع کتاب نمی‌بینیم؟

دو. مصحح، انجامه بخش اول کتاب را بدین گونه نقل کرده است (ص ۱۹۱): اختتام این تاریخ رشیدی در سلخ ذوالحجه سنه اثنا؟ و خمسین و تسعمایه واقع شد...

در نسخه دوم کتاب، به جای واژه «اثنا»؟، عدد «ثلاث» آمده. در اینجا این سوال پیش می‌آید که چرا مصحح، واژه‌ای نادرست و خارج از قاعده را در متن آورده و واژه صحیح را به پاورقی منتقل کرده است؟ ضمن اینکه خود مصحح، در مقدمه کتاب (ص «بیست‌وسه») عدد ۹۵۳ را دوبار برای تاریخ کتاب نقل کرده و مشخص است که همان «ثلاث و خمسین و تسعمایه» را مد نظر داشته است: «تاریخ تألیف کتاب بین سال‌های ۹۴۸ تا ۹۵۳ بوده است. بدین ترتیب که میرز حیدر ابتدا در ۹۴۸ به تحریر تاریخ مختصر پرداخته و در ۹۵۳، "تاریخ اصل" را به اتمام رسانیده است. البته خود مؤلف به طور دقیق تاریخ اتمام "تاریخ اصل" را "سلخ ذوالحجه سنه اثنا؟ خمسین و تسعمائه" آورده...

سه. مصحح محترم در دیباچه خود اشاره دارد به اینکه از دو نسخه این کتاب استفاده کرده است: یکی نسخه Add. ۲۴۰۹۰ و دیگری فیلم ۳۲۱۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. او در مورد نسخه (در حقیقت: فیلم) اخیر نوشته است: «... تا اینکه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نسخه دیگری از تاریخ رشیدی را پیدا کردم. بسیار شادمان شدم، اما متأسفانه دریافتم که نسخه مذکور در فهرست اسناد فرسوده جای دارد و مقررات کتابخانه اجازه استفاده از آنها را نمی‌دهد. در پی تلاش‌های بعدی فیلم همان نسخه فرسوده را پیدا کردم...»

در این مورد باید اشاره کنیم که فیلم ۳۲۱۸ دانشگاه تهران مربوط به نسخه کتابخانه دانشسرای عالی است که پیش از آن به کتابخانه زنده‌یاد عبدالعظیم قریب گرکانی تعلق داشته (نک: فهرست میکرو فیلم‌های کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۱۰۲ و نشریه نسخه‌های خطی، ج ۵، ص ۶۲۰). پس او تصویری از نسخه دانشسرا/ قریب را در اختیار داشته و نسخه ناقص دانشگاه در اختیارش نبوده است (این نسخه در صفحه ۱۹۱ از جلد هفدهم فهرست نسخه‌های دانشگاه تهران معرفی شده است).

او در معرفی نسخه‌های این کتاب به مقدمه مترجم انگلیسی ارجاع داده است (تاریخ رشیدی، ص بیست‌وشش) که بیش از یکصد سال از نگارش آن می‌گذرد (ترجمه انگلیسی تاریخ رشیدی در ۱۸۹۵م در لندن به چاپ رسیده است) و می‌دانیم که پس از آن

نسخه‌های متعددی از این متن در پاکستان، ازبکستان، هند، تاجیکستان و کشورهای دیگر پیدا شده است و اگر مصحح محترم به جلد دوم فهرستواره کتاب‌های فارسی (ص ۸۶۶) نگاهی می‌انداخت، لاقلاً به مشخصات این نسخه‌ها دست می‌یافت. توضیحاً عرض می‌کنم که چاپ اول فهرستواره در سال ۱۳۷۵ش منتشر شده است و قاعدتاً باید وی آن را دیده باشد.

چهار. مصحح محترم در دیباچه خود بر کتاب، متذکر شده است که در آغاز کار، ابتدا به چاپی از ترجمه انگلیسی این کتاب دست یافته و بدون مطالعه دیباچه آن چاپ، تصمیم گرفته است که به ترجمه این متن انگلیسی بپردازد و بعدها متوجه شده است که اصل کتاب به زبان فارسی است.

گفتنی است که تاریخ رشیدی در دوره قاجار از روی ترجمه دنيسن راس توسط میرزا احمدخان سرتیپ، به امر ظل‌السلطان به فارسی ترجمه شده است. گویا در آن زمان به متن فارسی کتاب دسترسی نداشته‌اند و لذا به ترجمه همان متن انگلیسی پرداخته‌اند؛ هرچند می‌دانستند که این متن از زبان فارسی به انگلیسی برگردانده شده و مترجم، در مقدمه خود به این موضوع اشاره می‌کند.

تنها نسخه‌ای که از این ترجمه می‌شناسیم، متعلق به کتابخانه امام صادق اصفهان (سابقاً: کتابخانه عمومی اصفهان) به شماره ۱۱۳۸۴ است (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی اصفهان، ج ۱، جواد مقصود همدانی، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۹ش، ص ۳۱).

مادر اینجا به ذکر لغزش‌هایی که مصحح تاریخ رشیدی در صفحات آغازین دچار آنها شده است، می‌پردازیم؛ با این توضیح که هیچ‌کدام از این موارد در ظفرنامه شامی موجود نیست و لذا اشاره بدانها لازم می‌نماید.

نیز لازم به توضیح است که پس از مقدمه و ورود به متن، مشخص است که نثر دوغلات بسیار دشوار و دیرفهم است و مصحح در تصحیح این بخش‌ها موفق‌تر عمل کرده است. لغزش‌های پیش‌گفته بدین قرار است:

- ص ۱، سطر آخر: ... هندوی تندخوی کیوان را که چوبک‌زن بام [چ: با هم] هفتم ایوان است ...

- ص ۲، س ۶:
نه گردن‌کشان را بگیرد به‌فور
نه عذرآوران را براند به جور

که «عذرآوران» به «عذر آوردن» تبدیل شده است.
- ص ۲، س ۸: عتبه بارگاه جمالش از آن رفیع‌تر
که برید [چ: برید] فکر و وهم به پیرامن [چ: پیرامین]
شادروان عظمت او تواند آید.

- ص ۲، س ۱۲:
پادشاهان بر در تعظیم او

دست برآورده به حکم سؤال
به جای «پادشهان»، «پادشاهان» آمده است.

- ص ۲، س ۱۸: نثار درگاه سلطان با تاج و تخت و
مرحم حجة «لی مع الله وقت» که علم دولت «آدم و من
دونه تحت لوایی» بر سمک [و] سماک افراخته...

بدین‌گونه آمده است: نثار درگاه سلاطین با تاج و
تخت و مرحم حجه «لی مع الله وقت» که علم دولت «آدم
و من دونه» بخت لوای بر سمک سماک افراخته...

توضیح لازم اینکه در عبارت فوق، واژه «سلطان»
صحیح است چرا که سخن از پیامبر «ص» است. ضمناً
ترکیب «سمک سماک» مشکوک است و «سمک و
سماک» صحیح‌تر می‌نماید.

- ص ۳، س ۲:
باج‌ستان ملوک، تاج‌ده انبیا

شحنه هشتم‌بهشت، خسرو مالک‌رقاب
که مصرع دوم به صورت «شحنه هفتم‌بهشت... ضبط
شده است.

- ص ۳، س ۱۳: روی زمین را از غبار کفر و شرک،
پاک گردانید و سرگردانان بیدای [چ: سرگردان ناپیدای]
ضاللت و گم‌گشتگان جهالت را به نور «الیوم اکملت لکم
دینکم» رسانید.

پس از واژه «گم‌گشتگان» نیز گویا واژه‌ای چون
«بادیه» لازم است.

- ص ۳ سطر آخر: واژه «نبوت»، گویا باید «بنوت»
باشد به قرینه «اخوت» که در سطر دوم از صفحه ۴
آمده و منظور این است که آدم صفی و ابراهیم خلیل
به فرزندی (بنوت) پیامبر (ص) افتخار می‌کنند؛ چنانکه
سلیمان و داود و یوسف «ع» به برادری ایشان.

ص ۵، س ۲؛ بیت:
چو گفتم مه و تیر و ناهید را

بباید صفت کرد، خورشید را
به این صورت ضبط شده است:



چه گفتم مه و تیر و ناهید را

نباید صفت کرد، خورشید را

نکته لازم به ذکر اینکه پیش از این از ابوبکر و عمر و عثمان سخن رانده و اینجا با این بیت زیبا اشاره می‌کند که اینک نوبت اشاره به حضرت امام علی (ع) است.

- ص ۵، س ۸:

از آن وجه رویش چو خورشید بود

که از چارمین آسمان رونمود

که «رویش» به صورت «درویش» ضبط شده است.

- ص ۵، س ۹: ... و تحیاته بر قره عینی الرسول و

فلزتی کبد [چ: کید] البتول...

- ص ۵، س ۱۵: ... مسند خلافت، به پرتو وجود [چ:

پرتو و وجود] ایشان آراسته است.

در سطر پس از آن نیز فعل «بود» گویا باید به «بودند»

تبدیل شود چرا که سخن از «عشره مبشره» است.

- ص ۵، س ۱۹: ترکیب «اوضح براهین» به صورت

«اوضح برامین» ضبط شده است.

نمونه‌ای از لغزش‌های میانی متن چنین است:

- ص ۱۳، س ۱۳:

ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست

به غیر خدا در جهان هیچ نیست

در چاپ به صورت «جز پنج بر پنج نیست» ضبط

شده است.

- ص ۳۱۹، س ۱۴: در آنجا هفت سال کار کرده است؛

چنان باریک ساخته است که در مفاصل بند رومی [چ:

مفاصل بند روحی] که شاید مقدار نیم نخود بوده باشد...

در آن زمان مذهبیان [چ: مذهبیان] بسیار بودند، اما استاد،

این دو کس‌اند که ذکر یافته.

- ص ۴۱۴، س ۴: واژه «ادوای» گویا باید «ادوار»

باشد که مطابق نسخه‌بدل است و این، در موضعی است

که سخن از موسیقی می‌رود.

امیدواریم که مصحح محترم در چاپ‌های بعدی، با

استفاده از نسخه‌های دیگر - که ممکن است بهتر از

نسخه‌های مورد استفاده ایشان باشد - تصحیح بهتری از

این کتاب مهم را در اختیار پژوهشگران قرار دهند.

ح.ع

بوئیقای متن و تصحیح متون

دکتر محمود امیدسالار (پژوهشگر و کتابدار کتابخانه

دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لس‌آنجلس) در مقاله‌ای که

اخیراً با عنوان «نظری بر بوئیقای شاهنامه» در فصلنامه

ایران‌شناسی (دوره جدید، سال نوزدهم، شماره دوم،

تابستان ۱۳۸۶، صص ۲۴۱ - ۲۵۳ چاپ امریکا) منتشر

کرده، دیگر بار به «سنت تصحیح ایرانی» پرداخته و

با انتقاد از پیروی بی‌چون و چرا از برخی ایده‌های

مستشرقان و محققان غربی در تصحیح متون، به نقش «شم

زبانی»، «فهم متنی» و «درک زیبایی‌شناسی» در تشخیص

ضبط اصیل، با تأکید بر شاهنامه فردوسی توجه داده

است. گزیده‌ای از این مقاله را در پی می‌خوانیم:

اگر یک شرق‌شناس خارجی در بیانش لهجه داشته

باشد، بدون تردید بر آهنگ کلام در زبان فارسی مسلط

نیست و کلام آهنگین ما را که شعر باشد نمی‌تواند از

نظر موسیقایی بفهمد، ولو این که بتواند مفردات و معانی

آن را درک کند.

شیفته علوم تجربی غربی بودن هیچ اشکالی ندارد

و سعی در اخذ آنها برای پیشرفت وطن ما مفید است.

حرف بنده این است که در مورد علوم ادبی تقلید از

فرنگی‌ها جایز نیست.

نوگرایی بدون حساب و کتاب در مباحث بوئیقای

ادب فارسی، که در همین چهل‌پنجاه ساله اخیر دامنگیر

ما شده است، لکن ننگی است بر ساحت ادب فارسی و

شرف قومی ایرانیان.

سنت نقد ادبی ما در زبان عربی و فارسی بسیار غنی

است و براساس آن و احیاناً به تلیف محطاطانه آنچه در

نقد ادبی اروپایی به کار ما می‌آید در این سنت ملی،

می‌توان آن را بسیار غنی‌تر هم کرد.

در این مختصر بنده قصد دارد مثالی از این دقت در

جزئیات از شاهنامه ارائه کند و به برخی جزئیات فن

شعر یا به قول قدما بوئیقای شاهنامه فردوسی پردازد.

مثالی که برای این بحث در نظر گرفته‌ام صحنه

کشته‌شدن اسفندیار به دست رستم است. چنان که

می‌دانید پس از نبرد دشوار که طی آن اسفندیار نیروی

جنگاوری و ضرب شصت خودش را به رستم نشان

می‌دهد، رستم و زال به سیمرغ متوسل می‌شوند. سیمرغ

می‌گوید که اسفندیار رویین تن است و راه کشتن این

است که تیری دوشاخ که از چوب درخت گز بخصوصی ساخته شده، به چشمش بزنند تا کشته شود. رستم با راهنمایی سیمرغ تیر را می‌سازد و در نبرد بعدی، پس از اینکه می‌بیند حرف حساب به گوش اسفندیار نمی‌رود و حاضر به هیچ مصالحه‌ای نیست، تیر دوشاخ را به چشم حریف رویین تن می‌زند و او را به شدت مجروح می‌کند. حرف بر سر دو بیت آخر از صحنه تیر خوردن اسفندیار است (خالقی، پنجم، ۴۱۲، ب ۱۳۸۱ - ۱۳۸۵):



چشم اسفندیار، همه اختیارات را از او سلب کرده و همه اعمال او انفعالی است و اسفندیار زخم‌خورده نمی‌تواند فاعل جمله باشد، چنان که در بیت «خم آورد بالای سرو سهی» نیز فاعل «خم آورد» رستم است که بالای اسفندیار را به ضرب تیر خم می‌آورد.

بنابراین فردوسی با تیزهوشی و نبوغ فوق‌العاده‌ای که در کاربرد زبان دارد، چه کار او خودآگاهانه باشد و چه ناخودآگاهانه، فاعل این دو جمله را «سر شاه» و «چاچی کمان» قرار می‌دهد، که با اینکه از متعلقات اسفندیارند، خود اسفندیار نیستند. به عبارت دیگر، شاعر ملی ما بدین نحو با این شگرد ادبی، عجز و بیچارگی اسفندیار زخم‌خورده را تصویر می‌کند.

صحنه‌ای که فردوسی تصویر می‌کند این است که تیر به چشم اسفندیار فرو می‌رود، و از شدت درد سرش خم و مشتکی که کمان را در آن گرفته بوده است، باز می‌شود و کمان از دستش می‌افتد. حاصل تصویرگری فردوسی در این بیت این است که اسفندیار پهلوان و فعال مایه‌اش تبدیل به مفعول مطلق می‌شود که حتی سرش را هم به اختیار خودش خم نمی‌تواند کرد و توان تصرف در سلاح خودش را هم از دست می‌دهد.



در بیت «گرفتش بُش و یال اسپ سیاه» فردوسی تصویرگری را به اوج علیین می‌برد و به ناگاه اسفندیار را که در بیت پیشین مفعولی بی‌اختیار و ناتوان بوده است، به فاعل مؤکد تبدیل می‌کند. به عبارت دیگر، این شاهزاده کوری که جهان بناگاه در نظرش سیاه شده و تعادل خودش را از دست داده بوده، با دستپاچگی و اضطراب به دنبال دستگیره و تکیه‌گاهی می‌گردد که با چنگ‌زدن به آن تعادل خودش را حفظ کند. اینجا دیگر اسفندیار نه

تهمتن گز اندر کمان راند زود
بر آن سان که سیمرغ فرموده بود
بزد تیر بر چشم اسفندیار
سیه شد جهان پیش آن نامدار
خم آورد بالای سرو سهی
از او دور شد دانش و فرهی
نگون شد سر شاه یزدان‌پرست
بیفتاد چاچی کمانش ز دست
گرفتش بُش و یال اسپ سیاه
ز خون لعل شد خاک آوردگاه

در جمله «نگون شد سر شاه یزدان‌پرست»، فاعل جمله «سر شاه یزدان‌پرست» است. در مصراع ثانی هم فاعل جمله «بیفتاد چاچی کمانش ز دست» چاچی کمان است، نه اسفندیار. به عبارت دیگر می‌توانست بگوید: «نگون کرد/ کرده سر شاه یزدان‌پرست» و در مصراع ثانی هم می‌شد گفت: «بیفگند چاچی کمان را/ چاچی کمانش ز دست.» اما اینکه فاعل این جملات را اسفندیار قرار نمی‌دهد، برای این است که درد شدید اصابت تیر بر

تنها فاعل جمله است، بلکه فاعل مؤکد است. به همین خاطر فردوسی می‌گوید: «گرفتش» و شین تأکید را بر آخر فعل «گرفت» نصب می‌کند. پیداست که می‌توانست بگوید: «گرفت آن بُش و یال اسپ سیاه.» اما اصحاب ادب به از این طلبه دانند که در این بیت «گرفت آن» کجا و «گرفتش» کجا.

باید توجه داشت که در شاهنامه به غیر از مواردی که شین در لغت گرفتش ضمیر مفعولی است، مانند دو بیت زیر

ز زین بر گرفتش به کردار باد

بزد بر زمین داد مردی بداد

(یکم، ۱۴۳، ۸۷۶)

فرود آمد از ابر سیمرغ و چنگ

بزد، برگرفتش از آن گرم سنگ

(یکم، ۴۶۷، ۸۰)

هرگاه شین در واژه گرفتش شین فاعلی و برای تأکید باشد، همیشه حالت اضطرار یا عجله‌ای در صحنه وجود دارد که فردوسی آن حالت را با افزودن این شین القا می‌کند. مثلاً:

ز گرد اندر آمد به سان نهنگ

گرفتش کمر بند او را به چنگ

(یکم، ۲۵۵، ۱۳۰۷)

سواران بیاراست افراسیاب

گرفتش ز جنگ درنگی شتاب

(یکم، ۳۰۴، ۲۸۲)

غمی گشت رستم بیازید چنگ

گرفتش بر و یال جنگی پلنگ

(دوم، ۱۸۵، ۸۵۱)

گرفتش به بر باز فرزند را

جوان و دلیر و خردمند را

(چهارم، ۵۵، ۸۵۸)

مر او را گرفتش در آغوش تنگ

بوسید و بسترد رویش به چنگ

(پنجم، ۵۰۹، ۲۸۷)

گرفتش ز کردار گیتی شتاب

چو شب تیره شد کرد آهنگ خواب

(ششم، ۶۱۴، ۲۵۸۲)

حتی در مواردی هم که بیت ذووجهین است و

می‌توان آن بیت را به دو صورت تأویل کرد و به عبارت دیگر ممکن است که این شین را هم ضمیر مفعولی و هم شین فاعلی یا شین تأکید انگاشت، باز حالت اضطراری در صحنه‌ای که فردوسی تصویر کرده است وجود دارد:

فرو جست بیژن ز شبرنگ زود

گرفتش بد آغوش در، تنگ زود

(چهارم، ۱۵۱، ۲۳۲۶)

گرفتش دو ران، برکشیدش ز گل

بترسید بدخواه ترک چگل

(پنجم، ۲۵۲، ۳۸۹)

که در اولی با صحنه نگرانی بیژن از حال وخیم گسستم زخم خورده در داستان رزم یازده رخ سروکار داریم، و در دومی با صحنه حیلۀ گرگسار به اسفندیار و سرعت عمل اسفندیار در جلوگیری از غرق شدن شتر پیشرو کاروانش در داستان هفت خان اسفندیار. علی‌ای‌حال در صحنه تیر خوردن، اسفندیار را در تشبّت به یال اسبش تصویر می‌کند از شاهکارهای ایجاز در ادب فارسی است:

گرفتش بُش و یال اسپ سیاه

ز خون لعل شد خاک آوردگاه

حالا بنده می‌پرسد، به چه زبانی باید به فلان مستشرقی که دانشش از زبان فارسی اساساً انفعالی یا به قول خودشان (passive) است حالی که علی‌رغم اینکه در این موضع هشت دست‌نویس شاهنامه، یعنی نسخه‌های لندن، نسخه اول استانبول، هر دو نسخه قاهره، نسخه سوم لندن، نسخه‌های پاریس، واتیکان، و نسخه دوم لنینگراد فعل «گرفتش» را در مصراع اول این بیت به صورت «گرفته» ضبط کرده‌اند، ضبط آنها نه تنها به خاطر اینکه «گرفتش» در این موضع ضبط کهن‌تر و دشوارتر است، بلکه به دلایل زیباشناسی و بوطیقای نیز فاسد است. شرق‌شناسان پیرو مکتب بدیهه‌سرایی شفاهی پاسخ می‌دهند که واریانت‌های نسخ معلول روایت‌های مختلف نقالان از شاهنامه است و هر روایت نیز به خودی خود، چنان که عالم فرانسوی زومتور (Zumthor) فرموده است، اصلی است. بنده نمی‌دانم به چه زبانی باید به کسانی که از درک جزئیات موسیقایی زبان فارسی عاجزند فهماند که زومتور در زابلستان لانه نمی‌تواند کرد و نه دریدا در دندانقان و نه فوکو در فومنات.

محمود امیدسالار

نکته‌ای درباره تصحیح منهاج‌الولاية فی شرح نهج‌البلاغه چندی پیش به مناسبتی به شروح مختلف نهج‌البلاغه مراجعه داشتم و ویژگی‌های هریک را بررسی می‌کردم و از آن میان کتاب منهاج‌الولاية فی شرح نهج‌البلاغه، اثر ملا عبدالباقی صوفی تبریزی را که دکتر حبیب‌الله عظیمی تصحیح کرده است، از نظر می‌گذراندم.

بی‌تردید یکی از ویژگی‌های این اثر استفاده مؤلف از کتاب عرایس‌البیان فی حقایق‌القرآن روزبهان بقلی شیرازی معروف به شیخ شطاح است. ملا عبدالباقی در دو جا نیز از کتاب دیگر روزبهان، عبهرالعاشقین، نقل قول کرده است که در نوع خود قابل توجه و درخور بررسی جداگانه است. اما آنچه مرا به نوشتن این یادداشت برانگیخت، مربوط به کتاب عبهرالعاشقین است. ملا عبدالباقی در صص ۱۸۸، ۹۹۸-۹۹۹ (مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۷۸) از این کتاب نقل قول کرده است.

مصحح در ذیل نخستین نقل قول (ص ۱۸۸) هیچ اشاره‌ای به جای عبارت در کتاب عبهرالعاشقین نکرده و تنها محذوف‌بودن آن را در دو نسخه از نسخه‌های مورد استفاده‌اش گوشزد نموده است، حال آن که وی در مقدمه خود ذکر منابع و متون مورد استناد را در پانویس‌ها از ویژگی‌های تصحیح خویش بر شمرده است. او مدعی است که حتی اختلاف عبارات آن را نیز در پانویس ذکر کرده است (ص ۳۳). این نقل قول مربوط به صفحه ۴۴ عبهرالعاشقین تصحیح هانری کربن و محمد معین است و با متن اصلی اختلافاتی اندک دارد.

در متن منهاج‌الولاية آمده است: «پیش از وجود اکوان و...، زیرا که الطف جواهر ملکوتی بود، حق بود، لباس هستی کوفی پوشیده و به صفت آدمی برآمده.» ملا عبدالباقی در ادامه دو بیت زیر را نیز آورده است:

سبحان من اظهر ناسوته
سرسنا لاهوته الناقب
ثم بدا فی خلقه ظاهراً
فی صورة الأکل و الشارب
اما عبارت فوق در عبهرالعاشقین بدین صورت آمده:
«... زیرا که الطف جواهر ملکوتی بود، حق به لباس هستی پوشیده بود، و عالم منقش حجاب نیامد» (ص ۴۴).

مهم‌تر از همه دو بیت عربی بالاست که چون مصحح هیچ توضیحی نداده است، به نظر می‌رسد در متن اصلی عبهرالعاشقین نیز در ادامه همان عبارت نوشته شده است، حال آنکه این دو بیت حدود صد صفحه پس از آن و در

صفحه آخر کتاب (ص ۱۴۸) آمده است.

نقل قول دوم در جلد دوم کتاب، صص ۹۹۸ - ۹۹۹ آمده است. مصحح در پانویس به شروع عبارت در کتاب عبهرالعاشقین یعنی ص ۱۳۱ اشاره کرده است. در این نقل قول طولانی مصحح تنها یک مورد اختلاف یعنی آوردن «آری‌گوی» به جای «ارنی‌گوی» را متذکر شده است، اما چندین اختلاف دیگر هم وجود دارد:

- در سطر دوم ص ۹۹۹ آمده است: «از سر سودتی پیشین جمله "آری‌گوی" شدند.» نمی‌دانم واژه «سودتی» در این عبارت به چه معناست و نیز نمی‌دانم اشتباه چاپی است یا در نسخه‌ها چنین است. به هر حال در عبهرالعاشقین (ص ۱۳۲) «سودای» آمده است.

- در سطرهای یازدهم و دوازدهم همین صفحه آمده است: چون جسم و روح متجانس شدند، غایت محبت آنجاست. به قدرت مشاهده محبت می‌افزاید و...

در اینجا واژه «قدرت» اشتباه است و باز هم بر من معلوم نیست که خطای مطبعی است یا در نسخه‌ها چنین بوده است. در عبهرالعاشقین این واژه «قدر» نوشته شده است که بدین ترتیب معنای عبارت روشن می‌شود.

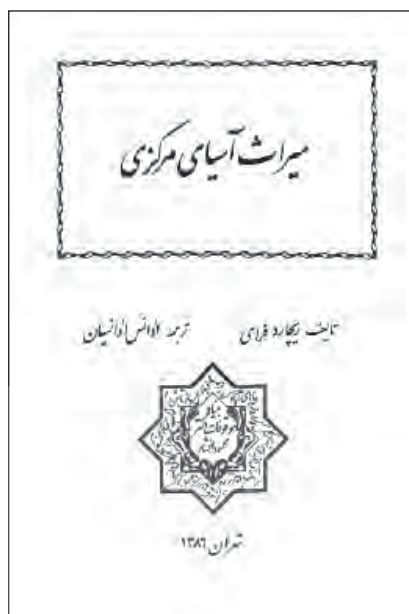
- در سطر سیزدهم مؤلف چند سطر از عبهرالعاشقین را (به احتمال زیاد به عمد) جا انداخته است، اما مصحح تنها به ذکر یک جمله یعنی «بعد از آن مشاهده جمال است» اکتفا کرده است (پانویس ص ۹۹۹). بدین‌گونه خواننده گمان می‌کند فقط همین یک جمله در اصل کتاب عبهرالعاشقین وجود دارد که ملا عبدالباقی آن را نیآورده است، حال آن که در حدود هشت سطر در این میان نوشته نشده است (نک: عبهرالعاشقین، ص ۱۳۳).

در این نوشته قصد بررسی تصحیح کتاب منهاج‌الولاية فی شرح نهج‌البلاغه را نداشته‌ام که بی‌تردید از حوصله آن خارج است، اما شایسته است یکی از استادان به گونه‌ای علمی و دقیق تصحیح این کتاب را نقد کند و نکته‌های قوت و ضعف احتمالی را متذکر شود. در نگاه نخست جای خالی فهرست اشعار فارسی و عربی کتاب به چشم می‌آید. افزون بر این مصحح از یافتن منابع اشاره فراوانی که در متن کتاب آمده است از جمله اشعار مولوی، عطار، سنایی، سعدی، حافظ، فردوسی و... تن زده و در مقدمه هم هیچ توضیحی برای این کاستی ارائه نداده است.

سلمان ساکت



میراث آسیای مرکزی، ریچارد نلسون فرای، ترجمه اوانس اوانسیان، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۶ش، ۳۳۴ صفحه.



و خواندن چند صفحه از نخستین فصل آن، نه تنها انتظارات ما از این کتاب برآورده نمی‌شود، بلکه دچار نوعی یأس و سرخوردگی می‌شویم که چرا اثری به این درجه از ارزش و اهمیت باید به صورتی چنین آشفته — که خواهیم گفت — به دست خواننده برسد.

نخست باید از زبان ترجمه کتاب نوشت که سلاست و روانی در آن وجود ندارد و وجود واژه‌های مهجور و برخی معادل‌های ناآشنا و بعضاً نادرست و جملات نارسا متن را از روانی و یکدستی و وحدت و هماهنگی میان اجزا و جملات آن دور ساخته و کار خواننده را در درک درست منظور نویسنده دشوار نموده است. به نمونه‌هایی که در زیر آمده توجه کنید: «حتی دره‌هایی چون دره‌های بزرگ فرغانه و ایلی (Ili) می‌تواند به عنوان واحه‌های مخصوصاً بزرگ توصیف شود، اگرچه مرزهای هرکدام بیشتر به وسیله کوه‌ها تا اینکه به وسیله بیابان‌ها شکل گرفته است» (ص ۲۱). «نهرهای کم‌عمق اولیه به وسیله کاریز و قنات (مجراهای زیرزمینی) و چرخ‌های آب جانشین یافت...» (ص ۲۷). «عقیده کلی در میان ترکان باید بخوبی از سغدیان عاریت گرفته باشند، لکن واژه‌ای که برای عقیده کلی است، از زبانی به زبانی دیگر گرفته نشده است» (ص ۵۷). «اصطلاح su در مغولی برای شایستگی یک خان بزرگ همانند قوت (qut) در ترکی است به کار می‌رود» (ص ۵۷). «اما این موضوع برای هپتالیان تازگی نداشت، زیرا همان پدیده، میان کوشانیان به ویژه آلان‌ها می‌توان دید» (ص ۲۱۰).

استفاده از ترکیبات و معادل‌های نامأنوس و ساختگی و گاهی نیز غلط، از دیگر موارد قابل تعمق در این ترجمه است، مانند استفاده از واژه «بومگاه» به جای homeland، (صص ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰ و...)، «کچ‌نما» (ص ۳۰) که روشن نیست برابر چه واژه‌ای است و منظور از آن چیست؟ استفاده از «پارینه‌سنگی» به جای Neolithic (ص ۲۳) که کاملاً غلط است و از همان جزء نخست واژه لاتینی آن پیدا است که باید «نوسنگی» باشد. معنی نمودن Neanderthal به «عصر عجر (کذا) قدیم» (ص ۲۶) زیرنویس) که باز نادرست است؛ نئاندرتال نام گونه‌ای از انسانی است که به نام مکان کشف آن چنین گونه نامیده شده است. استفاده از ترکیب «پرسش‌آمیز» در «فرضیه پرسش‌آمیز» (ص ۴۶) و «اصرارآمیز» (ص ۵۹) که روشن

ریچارد نلسون فرای، یا همانگونه که خود خویشتن را می‌نامد، «فرای ایران‌دوست» پژوهشگر ممتاز و نام‌آشنای ایران‌شناسی، در ایران بسیار نام آورتر از آن است که نیاز به معرفی داشته باشد. به اعتبار فعالیت‌های علمی و پژوهشی و تدریس او در دانشگاه‌های معتبر جهان و مؤسسات پژوهشی مختلف و نوشتن تعداد زیادی کتاب و مقالات ناب در مدت بیش از شصت سال کار و پژوهش علمی، می‌توان به درستی پژوهش‌های او اطمینان داشت.

کتاب اخیر نیز که حاصل سال‌ها پژوهش‌های میدانی و کتابخانه‌ای این دانشمند ارزنده است در همین چارچوب می‌گنجد و او با توجه به احاطه‌ای که بر موضوع داشته و نیز گستردگی دامنه زمانی که مورد بررسی قرار داده — یعنی از پیش از تاریخ تا استیلای ترکان در آن سرزمین — اهمیت کار خود را آشکار می‌سازد.

براساس همین شناخت از فرای و ناشر خوشنام و ایران‌دوست کتاب — بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار — که خدمات ارزنده و والای آن در ترویج و گسترش فرهنگ ایران‌زمین بر هیچیک از اهل قلم پوشیده نیست، انتظار بر این بود که با ترجمه‌ای سلیس، روان و ساده روبرو خواهیم شد. اما پس از به دست گرفتن کتاب

نیست اسرارآمیز است که به غلط این‌گونه چاپ شده، و یا همان «اصرارآمیز» است که باز هم مشخص نیست منظور از آن چیست؟ و یا Cosmopolitanism جهان وطنی را — که به درستی در متن به آن اشاره شده — با «جهانشمولی» برابردانستن (ص ۲۵۶، زیرنویس) و...

از نکات دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، تکرار غیرضروری املائی لاتینی نام‌ها است که می‌توانست یک‌بار فقط در نخستین باری که آن نام برده شده، املائی لاتینی آن نیز نوشته شود و نه هر باری که آن نام تکرار شود به همراهش لاتینی آن نیز نوشته گردد، مانند «حصار» Hissar (ص ۲۶ دوبر، و ص ۷۶) / «نانا» Nana (صص ۱۶۴ و ۲۲۶)، «هیرکانیه» Hyrcania (صص ۱۰۴ و ۱۰۵)، «یارکند» Yarkand (صص ۳۵، ۱۵۱، ۱۸۸)، «خوارزم» Khwarazm (صص ۳۴ و ۲۰۹)...

عدم هماهنگی میان تلفظ املائی فارسی پاره‌ای نام‌ها با املائی لاتینی آن‌ها از دیگر مواردی است که به آن توجهی نشده مانند Choresmia (ص ۱۲۴)، Choresmia (ص ۱۶۵) که املائی فارسی آن‌ها به ترتیب باید «خورزمیا» و «خورسمیا» نوشته می‌شد و نه «خوارزم»؛ Devastich که باید املائی فارسی آن «دیواشتیچ» ضبط می‌شد نه «دواشتیک» (صص ۲۹۲ و ۲۹۳)؛ Shuman که باید «شومان» نوشته شود نه «شامان» (ص ۲۸۹).

ضبط نام‌ها نیز از مواردی است که به آن توجه نشده است. اگرچه نویسنده دانشمند کتاب در مقدمه اثر خویش به استفاده از ضبط روسی نام‌ها و دیگر سیستم‌ها در این زمینه اشاره کرده است، اما باید مترجم گرامی و یا کسانی که کتاب را پیش از چاپ خوانده و به اصطلاح آن را ویرایش کرده‌اند، به این نکته توجه می‌کردند که اگر از ضبط‌های معمول و رایج در منابع و مأخذ معتبر کنونی که دیگرجا افتاده، استفاده می‌شد، به‌مراتب بهتر می‌بود. برخی از این نام‌ها را در اینجا می‌خوانیم: «خین کیانگ» (ص ۲۶)، «تین شن» (ص ۱۴) / «تی‌ین شان» (ص ۲۸)، «کافرنیگان» (ص ۲۶)، «کشکه دریا» (صص ۲۶، ۱۸)، «تارم» (صص ۲۷، ۳۴)، «دزونگاریا» (ص ۲۸)، «دائواها» (ص ۸۴)، «فراوارتیش» (ص ۱۰۴)، «داریک» (ص ۱۱۲)، «آنتیوکیا» (ص ۱۲۸)، «دهی» (ص ۱۳۵)، «یوکرآتیدس» (صص ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰ و...)، «منادر» (صص ۱۴۱، ۱۵۰)، «پارنی» (ص ۱۴۷)، «قطا» Ouetta (ص ۱۷۸)،

«فراوشی‌ها» (ص ۲۲۵). ضبط رایج این نام‌ها در مأخذ متأخر فارسی، که مورد پذیرش همگان قرار گرفته عبارت است از: «سین کیانگ»، «تیان شان»، «کافرنهان»، «قشقه دریا»، «تاریم»، «زونگاریه» «دئوه»، «فرورتیش»، «دریک»، «انطاکیه»، «داهه»، «اوکرآتیدس»، «مناندر»، «پرنی»، «کوئته» (شهر مشهور پاکستان)، «فروهوشی‌ها».

از دیگر مواردی که می‌توان به آن اشاره نمود، رسم‌الخط پاره‌ای از واژه‌هاست که مشکل نوشتاری بسیاری از آنها حل شده است و بسیاری از نویسندگان و مؤسسات پژوهشی املائی رایج آن‌ها را پذیرفته‌اند و نیز اعراب‌گذاری‌های بی‌مورد و گاهی غلط که روشن نیست بر چه اساسی به کار رفته است. نمونه‌هایی مانند «مقدمه» (ص ۲۵)، «ندره» (صص ۲۵، ۵۶، ۲۴۰ و...)، «اوستا» (صص ۸۴، ۸۵، ۸۷)، «نتیجه» (ص ۸۶)، «طبیعه» (ص ۸۷)، «أهورا» (ص ۸۹)، «سُتر» (ص ۱۵۱)، «کنده‌کاری» (ص ۲۲۶)، «اعراب» (صص ۲۴۰، ۲۴۲)، «تُنویت» (ص ۲۶۶)، که به شکل «مقدمتاً»، «ندرتاً»، «اوستا»، «نتیجتاً»، «طبیعتاً»، «اهوره»، «سوتره»، «تُنویت» نوشته می‌شوند. آیا کسی که دانش و سواد فارسی‌اش در حد خواندن این کتاب است، «اثرات» را «اثرات» یا «عربی» را «عربی» خواهد خواند که ما بر روی این کلمه‌ها اعراب بگذاریم؟ اگر پاسخ مثبت است، آن وقت باید اعراب‌گذاری را به همه واژه‌ها تعمیم بدهیم که ناشدنی است و نیز نباید فراموش نمود که زبان ما فارسی است و نه عربی (گو اینکه در عربی هم امروزه حداقل اعراب به کار می‌رود).

مورد دیگر که همانند نکات اشاره‌شده، بر این کتاب سایه افکنده، «فهرست عمومی اعلام» کتاب است که بسیار ناشیانه تهیه شده و روشن است که هیچ دقتی در این باره نشده و فردی که مسئولیت این کار به او واگذار شده، هیچ آشنایی‌ای با این کار نداشته و اساساً با مباحث طرح‌شده در این کتاب و با نام افراد و جای‌ها و... چنان بیگانه بوده است که واژه‌هایی را در فهرست گنجانده که هیچ نیازی به آوردن آن‌ها در فهرست — دست‌کم — در این کتاب نیست: واژه‌ها و ترکیباتی چون «اختلافات مذهبی» (ص ۳۰۳) که ترجمه نادرست reconciliation است، «ادیان جهانی و تبلیغی» (همانجا) که باز هم ترجمه نادرست missionary است، «ادیان متفاوت» (همانجا) که ترجمه Cyncretism است، دیگر واژه‌هایی که ضبط آن‌ها



در فهرست ضرورتی نداشت عبارت‌اند از: «آگاهی‌ها»، «آوانگاری»، «استخوان‌هاست» (استخوان‌ها + است!!)، «استیلا»، «اسلامیات»، «اشتباهات تاریخی»، «بادهای موسمی»، «بازرگانان»، «باستانی»، و غیره.

از دیگر مواردی که در فهرست اعلام به چشم می‌خورد، آوردن چندباره نام‌هایی است که با رسم‌الخط‌های متفاوت ضبط شده‌اند و یا همراه با واژه دیگری ضبط گردیده‌اند و یا یک‌بار نام، به تنهایی، و دیگر بار نام و نام خانوادگی هر دو در فهرست آمده است، مانند «آتیلا» و «آتیلای هون»، «آلتای» و «آلتایی» و «آلتایی - مغولستان»، «آمیانوس» و «آمیانوس مارسلینوس»، «استروشنه» و «اوستروشنه»، «اویغورها» و «ایغور، ایغوریان»، «باکتر» و «باکتربا»، «بشالیغ» و «بشالیک»، «پارس‌ها» و «پارسها» و «پارسیان»، «پیکند» و «پی‌کند»، «حجاج» و «حجاج بن یوسف»، «ختن - هواتانا» و بسیاری موارد دیگر که به مصداق «مشت نمونه خروار است» به همین موارد بسنده می‌کنیم. افزون بر آنچه گفته شد، نادرستی‌های بسیاری نیز در این «فهرست عمومی اعلام» دیده می‌شود که اشاره به همه آنها جز از اطالعه کلام سودی ندارد.

یادآور می‌گردد، همان‌گونه که مترجم کتاب اشاره نموده‌اند، ترجمه این اثر به زبان فارسی تاجیکی با حروف سیریلیک نیز انجام گرفته است (ترجمه بحرالدین علی‌زاده، دوشنبه، ۲۰۰۰م) اما پیش از ترجمه تاجیکی و ترجمه آقای اوانسیان، فصل نخست کتاب فرای تحت عنوان «واقعیت‌های جغرافیایی»، به انضمام پیوست دوم کتاب او با عنوان «نام‌های جغرافیایی»، توسط آقای حبیب برجیان ترجمه و در قالب مقاله‌ای با نام «گذری در جغرافیای تاریخی آسیای مرکزی» در مجله ایران‌شناخت (ش ۱۴، پاییز ۱۳۷۸ ش، صص ۱۴۷ - ۱۷۷) به چاپ رسید.

برای آشنایی خوانندگان با زبان هر سه ترجمه، اولین پاراگراف نخستین فصل کتاب از هر سه ترجمه را به عنوان نمونه در اینجا نقل می‌کنیم و داوری درباره درستی، روانی و سلاست هر یک را به خود خوانندگان واگذار می‌نماییم، با این توضیح که ترجمه تاجیکی به خط سیریلیک است که ما عیناً آن را به فارسی برگردانده‌ایم:

ترجمه اوانس اوانسیان: آسیای مرکزی دارای رشته‌کوه‌هایی است که با کوه‌های هیمالیا رقابت می‌کند، و دارای بیابان‌های شن و نمک به حدی خشک است که امکان دارد روی کره زمین یافت شود، لکن دارای واحه‌ها و دره‌های حاصلخیز هم می‌باشد. تاریخ منطقه عظیم از ایران در خاور نزدیک تا استان قانسو (Gansu) در چین - منطقه توسعه‌یافته مطالب در این کتاب - اصولاً یکی از واحه‌های بزرگ و کوچک است (ص ۲۱).

ترجمه حبیب برجیان: آسیای مرکزی رشته‌کوه‌هایی دارد که با جبال هیمالیا پهلو می‌زند و بیابان‌هایی دارد که در آنها ماسه و نمک درهم آمیخته و به اندازه هر کویر دیگر خشک و بی‌بار است. لیکن در عین حال دره‌های خرم و واحه‌های حاصل‌خیز بسیار در آن یافت می‌شود. در تاریخ این سرزمین پهناور که از ایران تا ولایت «گان‌سو»ی چین دامن گسترده است، بیش از هر چیز از همین آبادی‌های کلان گفتگو می‌شود (ص ۱۵۲).

ترجمه بحرالدین علی‌زاده: آسیای مرکزی قطار [رشته] کوه‌هایی دارد که با کوه‌های هیمالیا رقابت می‌کند و بیابان‌های ریگزار و شوره‌زار آن مانند جای‌های دیگر کره زمین خشک و بی‌آب‌اند، ولی در اینجا بسیار وادی‌ها و واحه‌های حاصلخیز نیز وجود دارند. تاریخ منطقه بزرگی از ایران در شرق نزدیک تا ولایت گانسو در چین به طور عموم یک واحه به شمار می‌رود، که در این کتاب درباره آن زیاد سخن رفته است (ص ۱۳).

در پایان، یادآور می‌گردد، اگرچه مترجم خود اذعان نموده که زبان ترجمه او فارسی متداول و باب روز نیست و تأکید کرده است که «وفاداری و امانت در ترجمه را بر سلاست برگردان فارسی (که غالباً با متن خود سازش ندارد و به اصطلاح «با هم نمی‌خواند») ترجیح داده‌ام» (ص ۵، سخن مترجم)، اما این اصلاً دلیل قانع‌کننده‌ای نیست و ناشر نباید به این بهانه و یا هر دلیل دیگری از ویرایش درست و علمی این اثر ارزنده سرباز می‌زد. اهمیت کار، ویراستاری دوباره آن را لازم می‌نماید؛ چیزی که متأسفانه در شرایط کنونی نشر کتاب، بسیاری از ناشران به دلایل گوناگون به آن بی‌علاقه و بی‌توجه‌اند.

بابک اسفندیاری

صحیفه سجاده، ترجمه علی موسوی گرمارودی، هرمس، ۱۳۸۶ش، ص ۴۵۸.



بعد از قرآن، دو کتاب در اسلام و به ویژه در میان شیعیان دارای ارزش فوق العاده‌ای است که راهنمای مؤمنان در مسائل دین و منبع همه موازین عرفانی و اخلاقی آنان است. یکی نهج البلاغه که گزیده‌ای است از خطابه‌ها، سخنان حکمت‌آمیز و مواعظ حضرت علی (ع)، و دوم صحیفه سجاده حاوی دعاهای بسیار پرمحتوا که برای مواقع مختلف و نیازهای متفاوت گفته شده است و این هر دو مانند قرآن با زبانی فصیح و فخیم بیان شده است که منبع الهام خطبا و نویسندگان عرب گردیده است. اکنون نهضتی بین دانشمندان و ادبا در ترجمه این سه کتاب عظیم به وجود آمده است، چنانکه در دو سه دهه اخیر ده‌ها ترجمه از قرآن منتشر شده است و از نهج البلاغه و صحیفه سجاده نیز چند ترجمه در دست است. اکنون آقای موسوی گرمارودی که هم ادیب و هم شاعرند از این استعدادهای گرانها در ترجمه صحیفه — و نیز در ترجمه قرآن — استفاده کرده‌اند و متنی خوشخوان و زیبا و ادیبانه در دسترس خواننده قرار داده‌اند و در دیباچه ترجمه (ص ۹) گفته‌اند که اساس کار ایشان در ترجمه رعایت زبان معیار همراه با اندکی باستان‌گرایی (یعنی اراکائیسم) و جمع میان زیبایی و وفاداری به متن است. اراکائیسم (فرانسوی: archaisme) به معنای استفاده از لغات و تعبیرات مهجور است که دیگر به کار نمی‌رود و طبعاً معنای آنها را همه نمی‌فهمند و باید برای فهمشان به فرهنگ‌ها مراجعه کرد. البته این شیوه با ادعای رعایت زبان معیار کمی فاصله پیدا می‌کند. زیرا زبان معیار وابسته به زمان است و در هر زمانی با زمان دیگر فرق می‌کند. امروزه زبان معیار از اراکائیسم می‌پرهیزد، ولی شاید

منظور ایشان استفاده از لغاتی است که جنبه ادبی دارد و در زبان عوام کمتر به کار می‌رود. مثلاً گستره توانمندی و فراگذاشتن (ص ۱۶۷)، فرسودن به معنای خسته کردن (ص ۱۱۲)، سزیده به معنای سزاوار (ص ۱۱۲) و

نکته دیگر در دیباچه ایشان تعریضی است که از دعا کرده‌اند که عرض نیاز به درگاه خداوند و فراخواندن اوست و ایشان آن را فراخواندن خویشان به سوی خداوند دانسته‌اند. اگر منظور ایشان این است که در دعا انسان متوجه خداوند می‌شود که این از لوازم دعاست، یعنی خواه ناخواه کسی که دست به سوی خدا بلند می‌کند به خدا متوجه می‌شود، ولی اگر منظور این است که ما خود را به درگاه خدا ناخوانده دعوت کنیم این نوعی تطفّل (طفیلی‌گری) است و اگر میزبان کسی را فرا نخواند بی‌دعوت نمی‌توان خود را به مهمانی او فراخواند. در حقیقت دعا درخواست از خداست که درهای رحمت خویش را به روی ما بگشاید و از خشم خود ما را دور گرداند و البته فقط درخواست خشک و خالی نیست بلکه با ستایش خدا و ذکر نعمتهای بی‌شمار او همراه است تا دعاکننده به یاد آورد که آفریننده او کیست و چه عظمتی و چه صفاتی و چه برکاتی دارد و برای او چه نعمتهایی آفریده است و چه راه دشواری در پیش رو دارد تا به مقام بندگی خالص او برسد و این همه در دعاهای قرآن و دعاهای صحیفه و سایر ادعیه روایت شده از امامان دیده می‌شود.

دیگر آنکه از این دعاها درمی‌یابیم که چه زشتی‌ها و بدی‌ها و کمبودهای معنوی در وجود ما است که جز به یاری خدا و پناه‌بردن از شرّ شیطان به او نمی‌توان از آنها رهایی یافت. و نیز آنکه مردم دربرآوردن نیازمندی‌ها و حاجات ما جز وسیله‌ای بیش نیستند و این خداست که با کمال مرجع همه آمال و آرزوها و نیازهایی است و ما نباید جز از او از دیگری یاری بخواهیم و کمک‌های احتمالی دیگران را از برکات خدا بدانیم که به دل آنها انداخته است تا به یاری ما بشتابند. و نیز آنکه ما در این جهان موجودی ضعیف و ناتوانیم و هیچ شری و مصیبتی و شدتی را نمی‌توانیم از خود دور کنیم بجز به کمک خدا و به خواست خدا که باید در دعاهای خود از او بخواهیم. و نیز آنکه هیچ مشکلی، دردی، گرفتاری‌ای نیست که نتوان با دعا به درگاه خدا از آن نجات یافت، گرچه



ممکن است برآورده شدن این دعا مستلزم زمان باشد و این را پیروان ادیان دیگر هم دریافته‌اند و بعضی از آنها سخت‌ترین و صعب‌العلاج‌ترین بیماری‌ها را با دعا شفا می‌دهند و از اینجا پیداست که الله خدای عالمیان است و نه فقط خدای مسلمانان یا یهود و نصارا و همه دست نیاز به سوی او دراز می‌کنند و از او یاری می‌خواهند.

حمد بی‌شک به معنای ستایش است که اصل همه ستایش‌ها مخصوص خداست. اگر چیزی یا کسی را به خوبی، زیبایی یا صفات حسنه بستایم در حقیقت این ستایش به خدا بازمی‌گردد که آن خوبی یا زیبایی یا صفات نیکو را آفریده و در آن چیزهای اشخاص قرار داده است و ما در هر حال باید خدا را بدین معنا بستایم. در قرآن و دعاها هر جا تسبیح خدا آمده بلافاصله حمد خدا نیز ذکر شده است یعنی خدا از همه بدی‌ها، عیبها و ناتوانی‌ها مبرا و منزه است و باید او را بر همه جمال و جلالش بستایم و بر این پاکی و نزهت او گواهی دهیم. وقتی در قرآن خدا اسماء و صفات خود را (مثلاً در سوره حشر آیات ۲۲ تا ۲۴) برمی‌شمارد، حالت حماسه به خود می‌گیرد که ای مردم شما با چنین خدایی مواجهید که هیچ خدایی چون او نیست و انسان خود را در برابر او موجودی ناتوان و خرد می‌یابد. این نکته در دعاهای صحیفه موج می‌زند.

باری ترجمه آقای گرمارودی خواندنی است، اما از آنجا که هیچکس از سهو و هفوات قلم عاری نیست یکی دو مورد از این موارد ذکر می‌شود:

در ابتدای دعای ۳۵ (ص ۲۵۶) عبارت «اخذ علی جميع خلقه بالفضل» را «با همه آفریدگانش به احسان رفتار کرده است» ترجمه کرده‌اند و گرچه این تعبیر غلط نیست اما دقیق نیست. در عربی «اخذ علی» به معنای مؤاخذه کردن و خرده گرفتن و کیفر دادن است چنانکه در فارسی هم وقتی می‌گوییم «بر ما مگیر» یعنی ما را بدان مجازات مکن. نکته این است که خدا روزی مردم را به عدل (یعنی بدون ظلم بر آنها) تقسیم کرده و مجازات آنها را به فضل و احسان می‌کند؛ یعنی مجازات را از روی عدل نمی‌کند که در این صورت هیچکس از آن در امان نخواهد بود، بلکه با فضل و رحمت می‌نگرد و تا آنجا که بشود به عفو بیش از غضب می‌پردازد و رحمتش بر غضبش پیشی می‌گیرد و می‌چربد.

در صفحه ۲۵۸ «لاتنفذ» با ذال معجمه آمده است که صحیح آن لاتنفذ به دال مهمله است یعنی نفاذ و پایان نمی‌پذیرد و این ممکن است غلط مطبعی باشد.

در صفحه ۱۱۱ نخستین سطر دعا چنین ترجمه شده است: «ای آخرین نهایت خواستگاه نهائی نیازها» در ترجمه «یا منتهی مطلب الحاجات» که برای منتهی سه کلمه آخرین و نهایت و نهایی در یک جمله به کار رفته است و این منخل زیبایی و بر خلاف دقت است و مطلب در اینجا مهمی است یعنی طلب و خواهش و درخواست. فیض الاسلام این عبارت را چنین ترجمه کرده است «ای منتهای درخواست صاحب‌ها» و در داخل پرانتز معنای آن را توضیح داده است. روی هم رفته ترجمه فیض الاسلام با آنکه از همه ترجمه‌های دیگر قدیم‌تر است رساتر و برای عالم و عامی مفهوم‌تر از اغلب ترجمه‌های بعدی است. در همین صفحه در بند ۸ و سائل را «ابزارها» ترجمه کرده‌اند که فیض الاسلام آن را اسباب و دستاویز معنا کرده و توضیح داده است که منظور از وسایل، صدقه و دعاست و شاید بتوان شفیعان و میانجیان را هم بدان افزود یعنی هیچ دستاویز وسیع و میانجی‌ای نمی‌تواند حکمت خدا را تغییر دهد (نک: انعام: ۱۱۵، کهف: ۲۷، اسراء: ۷۷، فاطر: ۴۳، احزاب: ۶۳، فتح: ۲۳).

نمونه دیگر از تکرار معنوی در همین دعای ۱۳ (ص ۱۱۱) در بند ۴ است که می‌گوید: «بخشش‌هایت را با کدورت منت تیره نمی‌گردانی». کدورت و تیرگی به یک معناست و جمله بدون کلمه کدورت هم درست است. در صفحه ۱۶۲ عبارت «ولا ابغ رضاک» از جمله «ولا انال ما عندک» جدا نیست و به هم پیوسته است و باید با هم معنا شود: من به خشنودی تو دست پیدا نمی‌کنم و بدانچه نزد توست (از ثواب و حسنات) نمی‌رسم مگر به وسیله طاعت تو و به وسیله فضل رحمت تو؛ اما در ترجمه این دو جمله از هم جدا شده است.

باری غرض خرده‌گیری نیست و فقط اشاره‌ای بود بدین معنا که هرچه در ترجمه این کتاب‌ها بیشتر دقت شود کم است و نمی‌توان این کوشش‌های گرانبها را آخرین دانست. در هر حال به آقای موسوی گرمارودی برای این ترجمه نفیس تبریک می‌گوییم و موفقیت‌های بیش از بیش ایشان را از خداوند خواهانیم.

مصطفی ذاکری

آسمانهاست در ولایت جان

شرح گلشن راز نوشته «حاجی ملا محمد ابراهیم سبزواری»، از شاگردان حاج ملاهادی سبزواری، به تازگی با چاپ حروفی امروزی انتشار یافته و دستیابی بدان بر خوانندگان این قبیل کتابها آسان گردیده است.^۱

طابع کتاب، آقای دکتر پرویز عباسی داکانی، در مقدمه آن نوشته‌اند: «اشتباهات کوچک و قابل اغماضی... در کار حکیم [= نویسنده شرح گلشن راز] مشاهده می‌شود. فی‌المثل در صفحه دویست و سی و نه کتاب شرح صحیفه [= تألیف دیگر نویسنده شرح گلشن راز] بیتی را به مولوی منسوب می‌دارد: قال المولوی قدس سره:

آسمانهاست در ولایت جان

کارفرمای آسمان جهان

که این بیت چنانکه مستحضرید از حکیم سنایی غزنوی است و نه مولوی. البته این اشتباه می‌تواند از کاتب متن نیز بوده باشد که بعید می‌نماید.» (شرح گلشن راز، ص ۱۸ و ۱۹). می‌نویسیم: بیت یاد شده (آسمانهاست در ولایت جان/ کارفرمای آسمان جهان)، علی‌الظاهر، نه از مولوی است و نه از سنایی.

احتمالاً هم مرحوم سبزواری، و هم آقای داکانی، و هم بسیاری از خوانندگان یادداشت حاضر این بیت را در مثنوی معنوی مشاهده فرموده‌اند.

مولوی در مثنوی معنوی (تصحیح نیکلسون، چاپ لاهوتی، تهران، قطره، ۱۵۴/۱) در یکی از «سرنویس»ها می‌فرماید: تفسیر بیت حکیم

آسمانهاست در ولایت جان

کارفرمای آسمان جهان

در ره روح پست و بالاهاست
کوه‌های بلند و دریاهاست
و آنگاه خود زمام کلام را به دست گرفته چنین در می‌فشانند که:

غیب را ابری و آبی دیگرست

آسمان و آفتابی دیگرست

ناید آن الا که بر خاصان پدید

باقیان فی کس من خلق جدید...

(دفتر یکم، بیت‌های ۲۰۳۵ و ۲۰۳۶)

باری، بیت «آسمانهاست در ولایت جان/ کارفرمای آسمان جهان»، نه از مولوی بلخی و نه از سنایی غزنوی،

بلکه از «فخرالدین مبارک شاه مرورودی» و از مثنوی رحیق‌التحقیق اوست که به سال ۵۸۴ق پرداخته. این مثنوی مهم ولی گمنام بحمدالله به اهتمام آقای دکتر نصرالله پورجوادی تصحیح و طبع گردیده است (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱ش).

مرورودی در رحیق‌التحقیق بیت‌های ۵۹۳ و ۵۹۴ را از این قرار سروده و آورده است:

آسمانهاست در ولایت جان

کارفرمای آسمان جهان

در ره روح پست و بالاهاست

کوه‌های بلند و دریاهاست

(تصحیح پورجوادی، ص ۸۵ و ۸۶)

و این دو بیت همانهاست که از راه مثنوی مولوی بلندآوازه گردیده. به گزارش آقای دکتر پورجوادی (نک: همان، ص ۵۳ و ۵۴)، سید برهان‌الدین محقق ترمذی (ف: ۶۳۸ق) که تا سال ۶۲۹ق در خراسان بوده و احتمالاً آنجا با رحیق‌التحقیق مبارک‌شاه آشنا شده است، بیت «آسمانهاست در ولایت جان/ کارفرمای آسمان جهان» را در مجالس خویش که با عنوان معارف چاپ شده (تصحیح فروزانفر، چ ۲، ص ۵۶) نقل کرده است. مولانا جلال‌الدین که شاگرد سیدبرهان‌الدین یادشده بوده است، هم در فیه مافیه (تصحیح فروزانفر، چ ۲، ص ۲۲۳) و هم در مثنوی معنوی (چاپ عکسی نسخه قونیه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۴۶) — به همراه بیتی دیگر از همان مثنوی — آن بیت را نقل کرده و به «حکیم» نسبت داده است.

همچنین فرزند مولانا سلطان ولد، در ولدنامه (تصحیح همائی، تهران، ۱۳۱۵ش، ص ۱۰) — با تصریح بدین که بیت از سنایی است — و نیز در معارف خود (تصحیح مایل هروی، ص ۹۲ و ۲۴۱)، این بیت را آورده است.

به گفته آقای دکتر پورجوادی «احتمال دارد که مولوی

۱. مشخصات کلی کتابشناختی این چاپ از این قرار است: شرح گلشن

راز، حاجی ملا محمد ابراهیم سبزواری، مقدمه و تصحیح و تعلیقات

از پرویز عباسی داکانی، چ ۱، تهران، نشر علم، ۱۳۸۶ش.

شایان یادآوری است که در یادکرد و اسناد «تعلیقات» به طابع کتاب گویا سهوی شده است؛ چون چاپ حاضر تنها دارای فهرس است و حتی حواشی توضیحی یا تخریجی (ایرایی احادیث و...) ندارد، تا چه رسد به تعلیقات. همچنین بعید است «دگرسانی»های نسخ که در پایین هر صفحه گزارش شده‌اند، تعلیقه خوانده شوند.



تذکره الشعراء، دولت‌شاه سمرقندی، به کوشش فاطمه علاقه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵ ش (انتشار: ۱۳۸۶)، بیست و پنج + ۱۲۰۱ ص.



تذکره الشعراء از قدیم‌ترین تذکره‌های شعرا در زبان فارسی است که در سده نهم هجری توسط دولت‌شاه سمرقندی نوشته شده است. چنان‌که بسیاری از پژوهشگران پیشین متذکر شده‌اند، اطلاعات این تذکره درباره شعرای متقدم چندان قابل اعتماد نیست و به جای بررسی‌های تاریخی، به نوعی داستانی‌سازی و ذکر افسانه‌های ترفنی پرداخته است. اما اطلاعاتی که نویسنده در مورد هم‌روزگاران خود نقل کرده، دست اول و حائز اهمیت بسیار است، چنان‌که گاهی مطالبی در آن پیدا می‌شود که در هیچ جای دیگر نمی‌توان بدانها دست یافت.

با توجه به همین موارد است که این تذکره — به رغم تمامی ایراداتی که بر آن وارد است — برای تاریخ ادبیات فارسی اهمیت بسیاری دارد و باز به همین دلیل است که ادوارد براون چاپ این کتاب را جزو برنامه‌های قرار داد که برای انتشار مجموعه‌ای کتاب‌های فارسی دنبال می‌کرد. او تذکره الشعراء را در ۱۹۰۰م در لیدن به چاپ رسانید و اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم، کار او تصحیحی مطلوب محسوب می‌شود؛ هرچند که مانند برخی دیگر از کارهای وی به شیوه انتقادی تدوین نشده است.

چاپ حاضر با استفاده از پنج نسخه خطی از سده‌های نهم و دهم هجری، یک چاپ سنگی (چاپ ۱۹۳۹م در هند) و چاپ براون — و با مراجعه گهگاهی به سه نسخه دیگر — تصحیح شده است. نسخه اساس این چاپ، دستنویسی است که به شماره ۳۸۳۶ در کتابخانه ملی ملک نگهداری می‌شود. نسخه مذکور — بر اساس یادداشتی از زنده‌یاد حاج حسین آقا ملک — نسخه اصل

این دو بیت را شنیده بوده، و چون هموزن ابیات حدیقه است، آنها را از سنائی انگاشته است [و از همین روی در مثنوی به «حکیم» نسبت داده]. احتمال ضعیف‌تر این است که او مبارک‌شاه را نیز «حکیم» خوانده باشد، یا شاید هم در این مورد منظور مولانا از حکیم شخص خاصی نبوده است.» (همان، ص ۵۴).

به هر روی اگر مولانا را در نسبت دادن بیت به سنائی دخیل ندانیم، پسر او، سلطان ولد، که در ولدنامه آن بیت را به سنائی نسبت داده، به یقین دخیل و ای بسا مایه اشتباه پسینیان نیز بوده است (سنج: همان، همان صفحه).

خوب است اشاره کنیم شادروان استاد فروزانفر نیز که مثنوی‌های سنائی را برای یافتن آن دو بیت مذکور در مثنوی معنوی تفحص کرده بود، اگرچه خود آنها را در نسخ چاپی و خطی آثار سنائی نیافته بود، در انتساب بیت‌ها به سنائی بر قول شادروان مدرس رضوی اعتماد داشت که گفته بود در یکی از نسخ آستان قدس رضوی که شماره آن را از یاد برده این دو بیت را ضمن سروده‌های سنائی دیده است (نک: همان، همان صفحه، پی‌نوشت). امروز با تصحیح و طبع ریحیق‌التحقیق مبارک‌شاه مرورودی معما حل شده است و به روشنی می‌دانیم چرا استاد فروزانفر، علی‌رغم تفحص بسیار، آن بیت‌ها را در آثار سنائی نیافته و نیز می‌دانیم که به احتمال قریب به یقین حافظه شادروان استاد مدرس رضوی نیز در این مورد خطا کرده است.^۲

خاک بر آن رفتگان خوش باد و کامیابی و پیروزی
خادمان کنونی میراث کهن نیز بر فرزون باد!

جویا جهانبخش / اصفهان - ۱۳۸۶ ش

۱. به مصداق «زاد فی‌الطنبور نغمه آخری!» در بعض نسخ مثنوی معنوی تحریفی شده است، و در «سرنویس» دو بیت مورد گفتگو، به جای «تفسیر بیت حکیم» آمده است: «تفسیر دو بیت حکیم سنائی روح‌الله روحه.» در نسخه چاپ سنگی‌ای که اخیراً با حواشی استاد جلال‌الدین همائی باز چاپ گردیده (تهران، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل، ۱۳۸۶ ش)، چنین است که گفتیم (نک: ص ۵۳).

همچنین در نسخه خطی مورخ ۱۲۸۱ق. به خط توحید (پسر وصال «سرنویس» از این قرار است: «تفسیر قول حکیم سنائی — قدس سره العزیز...» (ص ۲۵، نسخه برگردان، تهران، ۱۳۸۵ ش — که کتابت آن را بنادرست به خود وصال نسبت داده‌اند!)

۲. احتمالی نیز آن است که رونویسگری بی‌امانت که بیت‌های یادشده را از مثنوی به یاد داشته است، آنها را به دستنویستی از حدیقه الحاق و اقحام کرده و آن دستنویست به نظر استاد فقید مدرس رضوی رسیده باشد، والعلم عندالله.

مؤلف شناخته شده و گویا مصحح محترم نیز این مطلب را پذیرفته که در دیباچه (صفحه بیست و دو) نوشته است: قدیمترین نسخه خطی این تذکره متعلق به کتابخانه ملک است. مرحوم حاج حسین آقای ملک پشت نسخه نوشته است «به خط مؤلف»... به دلیل فقدان نام کاتب و سال رونویسی از اصل و یا کتابت بلافاصله از روی نسخه دیگری اصل شناخته شده و اساتید فن هم ظن ایشان را تأیید کرده‌اند.

چنان‌که ذکر خواهیم کرد، مرحوم ملک در این مورد دچار اشتباه شده و عبارت پایانی مؤلف را که در آن به تاریخ فراغت از تألیف اشاره شده است — و در نسخه‌های دیگر نیز دیده می‌شود — به عنوان ترقیمه نسخه پذیرفته است. لازم به ذکر است که فهرست‌نویسان آن کتابخانه در معرفی نسخه فقط آن را از سده نهم دانسته (نک: فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۲، ص ۱۲۱) و به اصل بودن نسخه اشاره‌ای نکرده‌اند. بر این مبنا باید دید که مصحح محترم به تأیید کدام یک از اساتید فن نسخه را اصل دانسته است. از سوی دیگر اگر مصحح این دستنویس را به عنوان «نسخه اصل» شناخته، چرا از این همه نسخه کمکی استفاده کرده است؟

البته در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که نسخه اساس این چاپ دستنویسی است با صحت مطلوب و دارای ضابطه‌هایی قابل قبول، و می‌توان آن را به عنوان نسخه اساس پذیرفت. منتها در این مورد نیز باید برخی جوانب را در نظر گرفت:

۱. می‌دانیم که دولتشاه متن را — حداقل — در دو زمان مختلف و در دو تحریر ارائه کرده است و در انجام نسخه‌های مختلف — پیش از انجامه (ترقیمه کاتب) — به یکی از دو تاریخ ۸۹۲ و ۸۹۵ به عنوان تاریخ فراغت از تألیف کتاب اشاره شده است. برای نمونه در نسخه‌های ۳۸۳۶ ملک «ه» و «بر» (از چاپ ما نحن فیه) آمده است: «خدم بتألیف و تحریر هذه التذکره اقل العبادالله دولتشاه... فی سابع و عشرين شهر شوال سنه اثنین و تسعین و ثمانمائه.» در حالی که در نسخه «م» — از همین چاپ — آمده است: «خدم بتألیف و تحریر هذه التذکره اقل العبادالله دولتشاه... فی دوازدهم؟»^۱ شهر محرم الحرام سنه خمس و تسعین و ثمانمائه...»

چنانکه ذکر شد، زنده‌یاد ملک این عبارت را انجامه

مؤلف فرض کرده است، اما فهرست‌نویسان کتابخانه این موضوع را تأیید نکرده‌اند. وجود برخی اشتباهات در نسخه نیز نشان می‌دهد که نمی‌توان با اطمینان کامل پذیرفت که دستنویس مذکور، نسخه اصل است.

دولتشاه در تحریر دوم، تغییرات، افزوده‌ها و کاستی‌هایی را در متن اعمال کرده که بیشتر آنها در حد تغییر عبارات بوده و دگرگونی اساسی در ساختار و محتویات کتاب صورت نگرفته است. مصحح محترم در کار خود از نسخه‌های هر دو تحریر استفاده کرده است و اگر نگاهی به پاورقی‌های چاپ حاضر بیندازیم، خواهیم دید که اکثر قریب به اتفاق اختلافات، مربوط به همین عبارت‌پردازی‌هاست و اختلافاتی که از نظر اطلاعاتی برای ما حائز اهمیت باشد کمتر دیده می‌شود. این اختلافات بی‌حاصل بسیار زیاد است و تقریباً نیمی از هر صفحه را به خود اختصاص داده است. با این حساب این پرسش پیش می‌آید که آیا مقابله و ارائه اختلافات این دو تحریر، منطقی بوده است؟

۲. عدم استفاده از نسخه‌های مهمی که از این متن در دست داریم، یکی از نواقص کار محسوب می‌شود. مصحح محترم در تصحیح خود از یک چاپ سنگی استفاده کرده و در بخشی از مقدمه خود (ص بیست و چهار) از دشواری دستیابی به نسخه‌های خارج از ایران گلایه کرده است، در حالی که از نسخه‌های مهمی که در ایران داریم — و دستیابی به آنها آسان‌تر است — غافل بوده است.

برای نمونه می‌توان از نسخه مورخ ۸۹۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (نک: فهرست دانشگاه، ج ۹، ص ۱۲۳۵، نسخه شماره ۲۶۶۸) یاد کرد که یک سال پس از تألیف تحریر اول و دو سال پیش از تحریر دوم استنساخ شده است و نسخه‌ای کهن و اصیل می‌نماید و گویا قدیمی‌ترین نسخه تاریخ‌دار از تحریر اول — و به عبارتی خود کتاب — است که تاکنون شناخته‌ایم. این نسخه در صفحات آغازین — که تصویر آن در فهرست دانشگاه چاپ شده — به صورت معرب و مشکول کتابت شده است و بسیاری از ضابطه‌های آن صحیح بوده و با تلفظ شمال خراسان و ماوراءالنهر — که به احتمال زیاد، تلفظ مؤلف است — مطابقت دارد.

۱. چنین است در چاپ (پاورقی ص ۹۶۸). آیا در نسخه چنین بوده، یا

مصحح دچار اشتباه شده است؟



تطابق ضبط‌هایی از نسخه اساس با نسخه دانشگاه، صحت برخی ضبط‌هایی را که مصحح محترم به پاورقی منتقل کرده است، تأیید می‌کند. گاهی اوقات حتی قراین سبکی و مضمونی نیز این ضبط‌ها را تأیید می‌کند. برای نمونه در اولین سطر کتاب آمده است: «تحمیدی که شاهباز بلندپرواز اندیشه، به ساحت کبریای [چاپ: کبریایی] آن طیران نتواند نمود...» که در نسخه اساس ایشان و نسخه دانشگاه و همچنین چاپ براون — که بر خلاف قاعده در پاورقی بدان اشاره نشده — به صورت «کبریا» ضبط شده و درست‌تر می‌نماید. گویا این ضبط برگرفته از ساختار کاربردی آن در زبان عربی، مثلاً در دعای «جَلِّ ثَنَاؤَهْ وَ عَظَمْ کِبْرِیَاؤَهْ» است که در سطر سوم همین چاپ نیز آمده است.

یا بیت ذیل که در صفحه سوم متن آمده و در نسخه اساس ایشان و نسخه ۲۴۶۸ دانشگاه بدین شکل ضبط شده است:

یتیمی که ناکرده قرآن درست

کتبخانه چند ملت بشست

و مصحح، آن را به پاورقی برده و بر اساس نسخه‌های دیگر، بدین گونه ضبط کرده است: «کتبخانه هفت ملت بشست». این بیت از بوستان سعدی است که در متن چاپ یوسفی (ص ۳۶) به صورت اول ضبط شده است. مصحح محترم در مقدمه (ص بیست و چهار) متذکر شده است که اشعار متن را با دیوان‌های شاعران مقابله کرده و ضبط درست را در متن قرار داده است. مورد بالا نمونه خوبی است که نشان می‌دهد این کار انجام نشده است. برای نمونه‌های دیگر می‌توان به دو بیت خاقانی در صفحه ۱۴۰ اشاره کرد که هر دو مورد با دیوان شاعر اختلافات اساسی دارد؛ ضمن اینکه در بیت برای حجت و معنی، براهیمی پدید آمد

ز پشت آزر صنعت، علی نجار شروانی

که در دیوان شاعر و همچنین چهار نسخه مورد استفاده مصحح و نیز چاپ براون — که در پاورقی بدان اشاره نشده — به صورت «حجت معنی» ضبط شده است (برای نمونه‌های دیگر، نک: ص ۱۴۱، ابیات مندرج در سطرهای ۹ و ۱۱؛ ص ۱۴ سطرهای ۵ و ۷).

البته معقول‌تر این است که در آثاری چون تذکره‌ها، ابیات را به همان شکلی که مؤلف تذکره آورده ضبط

کنیم و در چنین مواردی، این ضبط برای ما معتبر است، نه صورتی که در دیوان‌های سراینده‌گان موجود است. مشکلات این تصحیح — به زعم نگارنده این سطور — فراوان است و بیشتر آنها مربوط به شیوه کار مصحح است. ما در اینجا به برخی از این مشکلات اشاره می‌کنیم تا نموداری از شیوه کار در این تصحیح در دست باشد.

متن

بزرگ‌ترین مشکلی که در این تصحیح مشاهده می‌شود، آشفتگی بسیار در ارائه اختلافات نسخه‌هاست. چنان‌که ذکر شد، این متن دارای حداقل دو تحریر جداگانه است و با نگاهی به پاورقی‌ها در خواهیم یافت که بخش عمده‌ای از اختلافات، مربوط به همین دوگانگی است.

مصحح سعی کرده است تا این دگرگونی‌ها را به نوعی در پاورقی‌ها منعکس کند، اما با اندکی بررسی می‌توان دریافت که ساختار اختلافات به‌گونه‌ای نیست که بتوان به‌سادگی آنها را نمایش داد و شاید به همین دلیل هم بوده است که ادوارد براون از نقل اختلافات خودداری کرده است. به گمان این جانب بهتر می‌بود که مصحح در کار خود، یکی از دو تحریر را مبنا می‌گذاشت و تصحیح را بر پایه نسخه‌های همان تحریر انجام می‌داد. برخی از مشکلاتی که در ارائه اختلافات دیده می‌شود — به تفکیک نوع آنها — در زیر آورده شده است:

– به دلیل استفاده از نسخه‌هایی از تحریرهای متفاوت، مصحح ناگزیر شده است که گاهی برای ذکر اختلافات عباراتی طولانی از چند نسخه را بیاورد. اما برخی موارد هم هست که می‌شد با تجزیه به چند پاورقی، از حجم آنها کاست. مثلاً در پاورقی‌های ۶۴۲ و ۶۴۴ (ص ۳۵۴) که عباراتی نزدیک به هم را از چند نسخه به صورت کامل آورده است (در اختلاف اول از پاورقی ۶۴۲، نام نسخه هم مشخص نشده است).

– مشکل دیگر این است که در شمار زیادی از پاورقی‌ها خواننده نمی‌تواند ارتباط متن و اختلاف‌ها را دریابد. مثلاً واژه یا عبارتی در پاورقی آمده است اما نمی‌توانیم بفهمیم که این اختلاف، جایگزین ضبط متن است یا باید به آن موضع افزوده یا از آن کاسته شود. این آشفتگی خواننده را سردرگم می‌کند و در واقع از این اختلافات هیچ نتیجه‌ای نمی‌توان گرفت. برای نمونه پاورقی‌های

۲۹۹۴ (ص ۵۷۴)، ۳۱۱۳ (ص ۵۷۸)، ۳۰۲۹ (ص ۵۷۵)؛ یا برای نمونه‌ای جالب توجه: پاورقی ۳۰۸۹ (ص ۵۷۷).
 - جایگاه ضبط بسیاری از پاورقی‌ها در متن اشتباه است و باید کمی - در حد چند واژه تا چند سطر - پس و پیش شود. برای نمونه: پاورقی‌های ۶۴۲ (ص ۳۵۴)؛ ۲۴۱۸ (ص ۵۵۱)؛ ۳۱۳ (ص ۱۴۳).

- شماره برخی پاورقی‌ها را در متن می‌بینیم، اما در پای صفحه غیر از شماره آن پاورقی، چیز دیگری وجود ندارد. نمونه‌اش شماره‌های ۳۰۴۴ (ص ۵۷۶) و ۳۰۹۱ (ص ۵۷۷)؛ آیا اشتباه چاپی بوده یا ذکر اختلافات فراموش شده است؟



- برخی پاورقی‌ها دو بار تکرار شده و گاهی در همین تکرارهای نیز اختلافاتی دیده می‌شود. برای نمونه پاورقی‌های ۳۴۳ و ۳۴۴ (ص ۱۴۵) که دقیقاً به یکدیگر چسبیده‌اند؛ یعنی مربوط به یک موضع و یک اختلاف‌اند.

- تعدادی از مواردی که به عنوان اختلاف در پاورقی‌ها آمده همان است که در متن می‌بینیم. برای نمونه پاورقی‌های ۳۱۲ (ص ۱۴۳)، ۳۰۵۱ (ص ۵۷۶)، ۳۰۵۷ (ص ۵۷۶) و ۹۸۴ (ص ۳۷۳).

- گاهی دو پاورقی به صورت مجزا آمده، اما مندرجات یکی از آن دو، در ذیل دیگری - که مبسوط‌تر است - نیز دیده می‌شود. برای نمونه: پاورقی ۱۴۸۷ (ص ۱۱۸) که در پاورقی ۱۴۸۸ نیز تکرار شده است.

- گاهی پاورقی‌هایی در متن آمده است که اصلاً با آن مطابقت ندارد. برای نمونه در پاورقی ۱۱۶۶ (ص ۱۰۳) آمده است: «اس: - در» در حالی که «در» اصلاً در متن وجود ندارد.

در تصحیح، گاهی اشتباهاتی دیده می‌شود که در چاپ‌های پیشین (مثلاً چاپ براون) دیده نمی‌شود و

اگر مصحح محترم نگاهی به آن چاپ‌ها می‌انداخت، این گونه موارد را شاهد نمی‌بودیم. برای نمونه در حکایت معروف ذیل - راجع به خاقانی که در متون دیگر نیز (مثلاً لطائف الطوائف) نقل شده - که در چاپ براون (ص ۸۰) بدین صورت نقل شده است: «نوبتی این بیت بخاقان فرستاد:

و شقی ده که در برم گیرد

یا و شاقی که در برش گیرم
 و شق موئینه التای را گویند و و شاق امرد نیک‌چهره است، چون خاقان این بیت مطالعه کرد حکم کشتن خاقانی فرمود، چون این حکم بخاقانی رسید فی‌الحال از روی فراست دریافت و مگسی را گرفت و بال برکنده نزد خاقان فرستاد که گناه از من نیست از مگس است که با و شاقی را یا و شاقی ساخته...»

ضبط همین حکایت در چاپ جدید (ص ۱۴۳) با حذف مشابهات: «و شق موئینه التایی را گویند. و شاق چهره امرد است... نزد خاقان کبیر فرستاد که: گناه از من نیست، از مگس است که و شانی را با و شاقی ساخته.»

حال اگر خواننده این چاپ را به دست داشته باشد و به پاورقی این موضع (شماره ۳۱۸) توجه کند، درخواهد یافت که میزان آشفتگی‌ها تا چه اندازه است. برای نمونه آمده است: «بر، ه: - کبیر» یعنی در دو نسخه «بر» و «ه» واژه «کبیر» موجود نبوده است و این اختلاف مربوط به نام «خاقان کبیر» است که یک سطر پیش از آن آمده و در همان موضع، برای آن یک پاورقی اختصاص یافته است و البته این مطلب ربطی به جایجایی شماره‌ها ندارد.

- برای نمونه دیگر در ذیل ترجمه فردوسی، آنجا که سخن از ترجیح فردوسی بر دیگر شعراست (صص ۹۰-۹۱) می‌نویسد: «انصاف آنست که مثل قصاید انوری، قصاید خاقانی را توان گرفت - به اندکی [چاپ: چه اندکی] کم و زیاد - ... اما مثل اوصاف و سخن‌گزاری فردوسی کدام فاضل شعر گوید؟ [چاپ: «؟»] و می‌تواند بود که شخصی این را مسلم ندارد [چاپ: «+»] و گوید: [چاپ: «گویند»] شیخ نظامی را در این باب ید بیضاست.»

مصحح محترم، جمله اخیر یعنی «و گوید شیخ...» را نقل قول محسوب کرده و فعل جمله را به صورت جمع آورده است.

- ص ۱۴۲، سطر ۲: «و در طلب حق دامنگیر شده مشرب



فقر دریافت.» در چاپ براون، ص ۷۹ آمده است: «و درد طلب دامن گیر او گشته مشرب فقر دریافت.»
- یا بیت مقابل (ص ۱۴۲):

سلطان دل و خلیفه همی خوانمش از آنک

سلطان پدر نوشت و خلیفه برادرش

که درست آن در چاپ براون (ص ۸۰) بدین گونه است:

سلطان دل و خلیفه همم خوانمش...

سلطان پدر نوشت و خلیفه برادرش

- در بیت زیر (ص ۳۲۸ براون):

کی برون آید لبش از عهده بوسی که گفت؟

چون محالست آب حیوان کز سراب آید برون

که در چاپ اخیر (ص ۵۸۴) به صورت «گر برون آید لبش» ضبط شده است.

به نظر می‌رسد که برخی از اشتباهات، مربوط به چاپ است و گویا این موارد از حیطة اختیارات مصحح خارج شده است. برای نمونه عبارتی که در سطر دوم و سوم از صفحه «شانزده» مقدمه آمده و در صفحه ۱۷ نیز ذکر شده است و مربوط به همان موضع است.

تعلیقات

مصحح محترم در مقدمه کتاب (ص بیست و چهار) هنگام توصیف روش تصحیح خود آورده است: «... اقدم نسخ یادشده اساس کار قرار گرفته و بقیه نسخ با آن مقابله و اختلاف آنان در حاشیه ضبط شده و اشتباهات در ضمن تعلیقات تبیین شده است... چنانچه ضبط هیچ‌یک از نسخه‌ها در رفع اشکال متن کارآمد نبود صورت مندرج در متن نسخه اساس حفظ شد و اختلاف در پانویس ذکر شد. اما برای آگاهی از صحت موضوع خواننده به تعلیقات ارجاع داده شده است.»

باید متذکر شویم که چنین مواردی را در تعلیقات کتاب نمی‌یابیم و اگر مصحح چنین مطالبی را تهیه کرده، در چاپ موجود منتشر نشده است. برای نمونه در پاورقی شماره ۸۲۵ (ص ۸۸) ارجاعی برای توضیح «قلعه ماران» یا «قلعه جرجان» دیده می‌شود که در تعلیقات موجود نیست (هیچ کدام از این دو نام در نمایه‌ها نیز منعکس نشده است). برای نمونه‌های دیگر، نک: پاورقی‌های ۷۷۴ (ص ۳۶۲)، ۷۸۹ و ۷۹۷ و ۸۰۱ (ص ۳۶۳).

گفتنی است، بخشی که به عنوان تعلیقات در صفحات

۹۶۹ تا ۱۰۹۰ آمده، مطالبی در شرح احوال اشخاص و سرایندگان است که بخش زیادی از آن، بازنویسی مطالب کتاب‌هایی چون تاریخ ادبیات در ایران اثر دکتر صفا محسوب می‌شود. انتظار می‌رفت که مصحح به جای نقل زندگینامه سرایندگان از این گونه منابع، به صحت و سقم مطالب تذکره‌الشعرا اشاره می‌نمود؛ چرا که در تصحیح چنین تذکره‌ای، هدف اصلی این است که مطالب موجود در آن تحلیل شود و کسی که بخواهد از زندگی سرایندگان اطلاع حاصل کند، می‌تواند به کتاب‌های تاریخ ادبیات و آثار مشابه مراجعه کند. به نظر می‌رسد که حتی وقت کافی هم برای گردآوری این توضیحات صرف نشده است و گاهی مطالبی در آن دیده می‌شود که بدون توجه به جوانب موضوع فراهم آمده است. حتی گاهی نویسنده مطلبی را از منابع پیشین نقل می‌کند بدون اینکه توجه داشته باشد که این توضیحات، چندین دهه پیش از این نوشته شده است. برای نمونه در صفحه ۹۸۴ - آنجا که گفت‌وگو از وامق و عذرای عنصری است - آمده است: «متن منظوم در دست نیست، ولی اخیراً اوراق پراکنده‌ای از این کتاب یافت شده و به همت محمد شفیع به طبع رسیده است.»

مشکل دیگری که در بخش تعلیقات دیده می‌شود، این است که شماره صفحات متن در آن منعکس نشده است و در نتیجه هیچ حلقه ارتباطی میان متن و تعلیقات وجود ندارد. برای مثال اگر بخواهید بدانید که آیا در مورد فلکی شروانی تعلیقه‌ای وجود دارد یا نه، باید تعلیقات را ورق بزنید، بلکه به موضع مورد نظر برسید و البته نمایه‌ها نیز در این مورد کمکی نخواهند کرد، چرا که اعلام فقط از متن استخراج شده است. بالعکس اگر بخواهید بدانید که یک تعلیقه مربوط به کدام صفحه متن است، باید از روی نمایه‌ها بگردید و مطلب مربوط به شاعر مورد نظر را پیدا کنید.

نمایه‌ها

بازیابی اطلاعات یک کتاب از طریق نمایه‌های آن امکان‌پذیر است و تدوین نمایه‌های دقیق و کارآمد، از مهم‌ترین ویژگی‌های چاپ و تصحیح کتاب است. در این چاپ نیز مانند چاپ‌های پیشین، این گونه نمایه‌ها تهیه شده است، اما کاستی‌های بسیاری در آنها دیده

موارد متفرقه

- مصحح محترم گاهی قواعد و دستورالعمل‌های فارسی را برای عبارات و ترکیب‌های عربی به کار برده است. برای نمونه در عباراتی چون «خدم بتألیف...» یا «بتوفیق الملك الوهّاب...» به صورت «خدم به تألیف...» و «به توفیق الملك الوهّاب...» ضبط شده است.

- معلوم نیست به چه دلیل صفحه ۶۵۶ سفید مانده در حالی که فصل جدیدی آغاز نشده است و البته در میانه افتادگی ندارد.

- گاه مطالب زاید و نامربوط - و یا اشتباه - در توضیحات دیده می‌شود، مثلاً در بخشی که به «ترجمه شعرهای عربی» اختصاص یافته (ص ۱۰۸۶) بیت فارسی:

بحق مالک‌الرقاب کلک و شمشیر

نظام الملّة و الدّین علی شیر

بدین گونه معنی (؟) شده است:

براستی مالک الرقاب قلم و شمشیر

نظام بخشنده کیش و آیین علی شیر

- اشتباهات چاپی متعددی در کتاب به چشم می‌خورد که از اعتبار کار بسیار می‌کاهد. برای نمونه در صفحه دوم مقدمه (ص ده) آمده است: «مجموع النوادر» که منظور مجمع‌النوادر یا همان چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی است.

- شماری از اختلافات چاپی براون در پاورقی‌ها ذکر نشده است که گاهی مهم هم هست. برای نمونه نام قصیده‌ای از خاقانی که در صفحه ۱۴۰ به صورت «سفیر الضمیر» نقل شده و براون (ص ۷۸) آن را به صورت «سفیر الضمیر» ضبط کرده است.

آنچه نقل شد، نمونه‌هایی از کاستی‌های این چاپ است. در مورد متن تصحیحی می‌توان به هر حال آن را چاپی انتقادی دانست که بر اساس یک نسخه انجام شده و اختلافات چندین نسخه و چاپ نیز در کنار آن آمده است و از این دیدگاه می‌تواند کارآمد باشد و مصحح محترم زحمت بسیاری را برای این مقابله متحمل شده است. اما در یک داوری عمومی شاید بتوان گفت که این چاپ نمی‌تواند نیاز پژوهشگران به این متن را برطرف کند و من این مطلب را از دیدگاه کسی می‌گویم که می‌خواهد از تذکرة الشعراء استفاده کند.

آرمان آینده‌نگر

می‌شود که به میزان بسیار زیادی از کارایشان می‌کاهد. مشکلات نمایه‌ها چندان زیاد است که تصور می‌شود مصحح حتی فرصت نکرده است نگاهی به آنها بیندازد. گاهی اوقات بدون اینکه نیازی باشد، یک نام خاص در دو نمایه آمده است. مثلاً «آدم صفی» که مجزا از «آدم» است. ضمن اینکه این نام به صورت «آدمی صفی» چاپ شده و این، دومین نمایه متن است. همچنین نام خاقانی که یک بار هم به صورت «خاقانی افضل‌الدین» تکرار شده است.

- گاه شیوه ضبط نمایه‌ها اشتباه است. برای نمونه در بخش نمایه اشخاص (ص ۱۱۴۱) در ذیل حرف «خ» آمده است: «خلیفه متضر» و به ص ۶۵۲ ارجاع داده شده است. به سادگی می‌توان فهمید که این مدخل مربوط به «مستنصر» است که یک صفحه بعد (ص ۶۵۳) آمده و البته باید در ذیل نام او در حرف «م» می‌آمد نه ذیل حرف «خ». یا در نمایه مکان‌ها نام «نصیر ایلخانی» آمده که در متن (ص ۶۴۶) به صورت «زیچ نصیر ایلخانی» است و باید در ذیل نام کتاب‌ها می‌آمد؛ با این توضیح که زیچ ایلخانی نوشته نصیرالدین طوسی بسیار مشهور است.

- همچنین موارد متعددی در بخش نمایه‌ها وجود دارد که شماره صفحات آنها در حد یکی دو صفحه اختلاف دارد. برای نمونه «خضیب» که به ص ۵۴۷ ارجاع داده شده و صحیح آن ص ۵۴۹ است (در متن: خُضیب)؛ مسالک و ممالک (۵۴۶ ← ۵۴۷)؛ اترار (۵۷۵ ← ۵۷۶).

- نمونه‌های زیادی از نام اشخاص در نمایه‌ها اصلاً درج نشده است. برای نمونه: زکریای کوفی، ص ۱۱۶.

- در متن کتاب نام مکان‌های زیادی دیده می‌شود که در نمایه جای‌ها اثری از این موارد نیست. برای نمونه: گذر اوایج (ص ۵۷۴)، ختلان (ص ۵۷۷)، خجند (ص ۵۷۸)، تفلیس (ص ۵۷۰)، عمان (ص ۵۷۰)

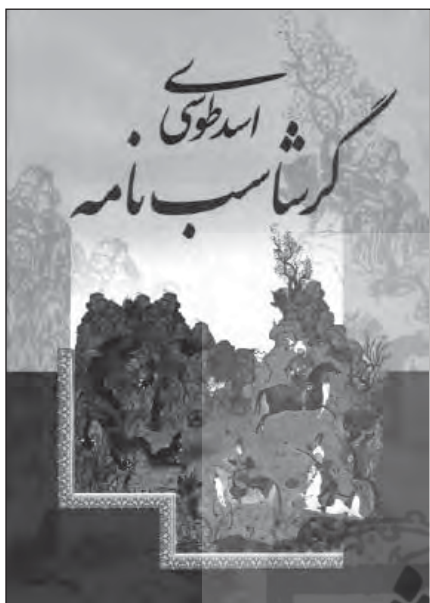
- همین‌طور کتاب‌هایی در بخش نمایه‌ها نیامده است. مثلاً صور اقلیم در صص ۴۰۱ و ۵۷۹، دستورنامه در صص ۴۰۲، وسیلة العارفین در صص ۱۴۰، خلاصة بناکتی، ص ۱۴۲.

شمار این گونه موارد زیاد است و ما به ذکر نمونه‌های بالا بسنده کردیم و البته شاید بهتر می‌بود که در تنظیم نمایه‌ها، از نمونه‌های موجود در چاپ براون و رضانی استفاده می‌شد.



۵. نسخه کتابخانه آستانه رضویه: در دوران صفویه همراه با چند مثنوی دیگر کتابت و تجلید شده و در آن حذف‌ها و اغلاط بسیاری راه یافته است.

۶. نسخه کتابخانه ملی به شماره ۱۱۹: با شاهنامه و چند اثر دیگر تجلید شده، این نسخه را محمد حسین اغلوی در سال ۱۲۳۷ هجری به خط نسخ کتابت کرده است.



این کتاب با اساس قراردادن نسخه مدرسه سپهسالار تصحیح گردیده و اختلافات آن با نسخه موزه لندن به طور کامل در بخش پاورقی‌ها ضبط شده است و ابیاتی که از نسخه اساس افتاده و در نسخه موزه لندن و یا نسخه آستانه موجود بوده، با نشانه * در متن کتاب ثبت شده است. در ضمن نسخه‌بدل‌های ارزشمند و عمده دیگر نسخ مذکور در پاورقی‌ها مضبوط است؛ بنابراین می‌توان گفت که استاد از شیوه بینابین بهره برده است. نجیب مایل هروی (تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش، ص ۴۳۷) درباره این روش چنین می‌گوید: «گاهی اتفاق می‌افتد که از یک اثر دو یا سه نسخه مضبوط و معتبر در دسترس مصحح قرار می‌گیرد، به نحوی که هر یک از نسخه‌های مذکور از نظر ضبط و ساخت آن اثر در خور توجه است. در این صورت گزیری نیست از اینکه بین شیوه تصحیح بر پایه نسخه اساس و تصحیح التقاطی جمع کنیم.»

در برخی از موارد نیز اغلاط بارز نسخه اساس

گرشاسب‌نامه، اسدی توسی، تصحیح حبیب یغمایی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۶ ش، ۴۴۰ ص.

آخرین بار متن کامل و منقح گرشاسب‌نامه به اهتمام و تصحیح حبیب یغمایی در سال ۱۳۵۴ ش از سوی انتشارات طهوری به چاپ رسید. چندی پیش، پس از گذشت ۳۲ سال از آخرین چاپ این اثر، گرشاسب‌نامه با شمارگان پانصد نسخه روانه بازار شد. این شمارگان اندک و فاصله طولانی میان دو چاپ انگیزه اصلی نوشتن این یادداشت بود.

ناشر در مقدمه‌ای بر کتاب نوشته است که استاد یغمایی اجازه تجدید چاپ تمام آثار خود را به فرزندش پرویز واگذار کرده است و ایشان نیز با چاپ مجدد گرشاسب‌نامه از سوی این ناشر موافقت نموده و به ویرایش آن نیز پرداخته است. در صفحه بعدی تصویری از دستنویس مجوز استاد یغمایی درج شده است.

مصحح در مقدمه کتاب از مآخذ گرشاسب‌نامه، گفته‌های فردوسی در باب گرشاسب، زندگانی و آثار اسدی توسی سخن می‌گوید و نسخه‌شناسی این کتاب را می‌آورد و روش تصحیح متن را بیان می‌دارد. نسخی که در این تصحیح از آن استفاده شده، عبارت است از:

۱. نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار تهران: نسخه اساس این تصحیح است و به خط نستعلیق در محرم سال ۸۶۰ هجری کتابت شده و ابیاتی به حواشی آن الحاق گردیده است.
۲. نسخه موزه لندن به نشانی OR.۲۱۸۰: همراه با چند اثر حماسی دیگر کتابت و تجلید گردیده و محمدبن سعید بن سعد الحافظ القاری آن را در سال ۸۰۰ هجری کتابت نموده است. کاتب بخشی از منظومه را به کلی ثبت نکرده و افتادگی‌هایی نیز در آن به چشم می‌خورد. هرچند این دستنویس اقدم نسخ است، اما اصح آنها نیست؛ بنابراین استاد آن را اساس قرار نداده است. اما این نسخه را در اعتبار و صحت هم‌ارز نسخه مدرسه سپهسالار می‌داند.
۳. نسخه موزه بریتانیا به نشان OR.۱۱۵۸۶: به خط نسخ است و بخشی اندک — حدود ۲۲ صفحه — از کتاب را در بر دارد و برپایه ویژگی‌های نوشتاری، می‌توان گمان برد که نسخه‌ای بسیار کهن است.
۴. نسخه متعلق به رشیدیاسمی: در قرن نهم کتابت شده و تنها شامل یک‌سوم گرشاسب‌نامه است.

از منافع حیوان تا حیاةالانسان

با سلام و احترام و آرزوی مزید توفیقات. در شماره ۱۲ گزارش میراث در بخش «اخبار علمی و فرهنگی» (ص ۱۳) اشارتی آمده است «همراه با متون کهن...» که انگیزه نگارش گفتار کوچکی است که تقدیم حضور می‌شود:

چنانکه خوانندگان دانشور پژوهنده در دفتر ۱۲ گزارش میراث آگاهی یافته‌اند، بنده از یآوری بخت از پی انتظاری بیست‌ساله که در جستجوی نسخه عکسی «منافع حیوان در خواص و منافع و عادات و احوال حیوانات یا به اصطلاح حالیه در علم معرفة الحیوان» که به اهتمام علامه فقیه محمد قزوینی از پاریس فراهم آمده، بوده، بودم؛ به روز یکشنبه ۳ دی ماه ۱۳۸۵ به پایمردی دوست دانشور آقای دکتر جعفری‌مذهب از کتابخانه ملی دیدن کردم و در ورودی مخزن نسخه‌های خطی و عکسی، گم‌شده سالهای خود — منافع حیوان — را به گونه‌ای معجزه‌آسا باز یافتم. مرحوم قزوینی شمار برگها را ۹۵ نوشته‌اند که از کتابخانه خصوصی پیر پونت مرگان متمول معروف امریکایی است و فقط حاوی برگهای تصویردار است. کار استنساخ و تصحیح را در حد بضاعت خود به پایان بردم، که باز بخت یار آمد و دیدار شاهنامه‌شناس دانشمند گرامی دکتر محمود امیدسالار به گونه‌ای نامنتظر نصیب شد و ایشان بشارت دادند که متن کاملی از منافع حیوان که در کتابخانه نیویورک است در اختیار دارند، و با بزرگواری تمام عکسی از آن با سی‌دی برای بنده فرستادند؛ و برخلاف حدس علامه قزوینی افتادگیها قریب به نیمی از کتاب بوده، ناگزیر و با خوشوقتی کار را دوباره از سرگرفتم و به پایان بردم، و امید است که متن کتاب با حروفچینی، افزون بر عکس نسخه به‌تمام، با فهرستها در سلسله انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار به چاپ رسد. نام مؤلف منافع حیوان عبدالهادی بن محمدبن محمودبن ابراهیم المراغی است، «... نسخه بسیار خوش خط، المصوّر به تصاویر بسیار نفیس، ورقه اول سرلوح است که در سنه ششصد و نود و نه (۶۹۹) برای غازان خان پادشاه معروف مغول تألیف شده است؛ و نسخه حاضر به اقوی احتمالات بلکه به نحو قطع و یقین همان نسخه اصلی مؤلف است. درباره نسخه مادر و اصلی بودن جای سخن است که در جای خود از آن سخن خواهم داشت.

را به شیوه قیاسی تصحیح کرده است. در پایان کتاب فرهنگنامه‌ای شامل واژگان و عبارات دشوار متن و پس از آن فهرست اعلام آمده است. گرشاسب‌نامه، پس از شاهنامه فردوسی، ارزشمندترین و کهن‌ترین حماسی ملی ایران است. حتی برخی از ادبا آن را برتر از شاهنامه پنداشته‌اند. رضاقلی‌خان هدایت در مجمع‌الفصحا (به کوشش مظاهر مصفا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲ش، ۳۹۳/۱) در این باب می‌نویسد: «جماعتی گرشاسب‌نامه حکیم اسدی را بر شاهنامه حکیم فردوسی رجحان داده‌اند و بعضی به خلاف، تواند بود که اسدی فی حد ذاته در مراتب شاعری بلیغ‌تر از فردوسی باشد، ولی رویت و انسجام بیان فردوسی در طی حکایات بهتر نماید.» بعضی نیز آن را با ادیسه — شاهکار هومر — همانند و برابر دانسته‌اند (برای نمونه، نک: میر جلال‌الدین کزازی، «دیباچه» بر ترجمه ادیسه، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹ش، ص ۴).

از این گذشته اسدی گردآورنده نخستین فرهنگ زبان فارسی — لغت فرس — است. او سراینده نخستین نمونه‌های قصاید مناظرات نیز هست. این مرد حکیم الابنیه عن حقایق الادویه را کتابت کرد؛ این اثر کهن‌ترین نسخه خطی بازمانده به زبان فارسی است. دولتشاه در تذکره الشعرا (به تصحیح ادوارد براون، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲ش، ص ۳۵)؛ در ذکر اسدی می‌گوید: «از جمله متقدمان شعر است، طبعی سلیم و ذهنی مستقیم داشته و فردوسی طوسی شاگرد اوست.» هرچند این گفتار افسانه‌ای مجعول است، اما حاکی از اهمیت و ارج اسدی نزد قداماست. باید پرسید که چرا کتابی چنین ارزشمند از شاعری بزرگ و دانشمند، با تأخیری سی و دو ساله و تنها با شمارگان پانصد نسخه تجدید چاپ می‌شود؛ آن هم از سوی ناشری که حتی از تصحیح استاد یغمایی آگاهی نداشته، تا اینکه آن را در انبار میان کتاب‌های پوسیده و قدیمی می‌یابد. آیا بایسته نبود که انتشارات طهوری خود به چاپ مجدد این کتاب اهتمام می‌ورزید و یا دیگر مراکز معتبر، به جای چاپ کتاب‌ها و نسخ کم‌ارزش متعلق به سده‌های سیزدهم و چهاردهم و آثار شاعران و نویسندگان سست‌گفتار، این کتاب ارزشمند و سخته را تجدید چاپ می‌کردند؟

سید محمد صاحبی



اما راست گفته‌اند که کار از کار خیزد در جهان؛ جویای دو متن تازی این کتاب از ابن بختیشوع در کتابخانه‌های پاریس و بریتیش لیبری شدم. دوست بزرگوار مهندس محمود متقالچی از کتابخانه ملی پاریس متن تازی کتاب را منافع الحيوان از عبدالله بن جبریل بن بختیشوع که تاریخ کتابت آن در: سابع ربیع الآخر سنه سبعمائه است به شماره 1077 برای من فرستادند که عکسی، حلقه‌ای میکروفیلم که تلفنی به من می‌گفتند شمار برگهای آن قریب به هزار برگ است به تحفه ارسال داشتند. به همت بخش نسخ خطی کتابخانه دانشگاه تهران، فیلم را به عکس بدل کردم. گنجی یافتم: «... مصراع: نمیرد آنکه سخن یادگار او باشد؛ و نام این ترجمه حیاة الانسان است زیرا که معرفت او سبب حیوة ابدی انسان است و موجب وصول به دار حیوان؛ و چون حیوة (عیناً) الانسان که ترجمه حیوة الحيوان [دمیری] بود به انتها رسید و فاتحه فایحه‌اش به ختامه المسک انجامید، در خمیر ضمیر این فقیر کثیر التقصیر گذشت که تذیب فاتحه آن نماید...» (برگ ب ۲).

و پیشتر نام ویاد: «این فقیر کثیر التقصیر» آمده است: «بعد از حمد احد ودود و درود صاحب مقام محمود می‌گویند بنده محتاج به خدای کریم غنی ع محمد بن مبارک حکیم قزوینی...» (برگ الف ۲).

پس از بررسی چند منبع دریافتم که این محمد بن مبارک حکیم شاه قزوینی از مؤلفان و مترجمان

روزگار خود بوده و یکی از سه مترجم مجالس النفاثین میر علی شیر نوایی، و این اثر را نیز برای سلیم خان اول از سلاطین عثمانی تألیف و ترجمه کرده است؛ در



تاریخ کتابت نسخه (برگ ب ۶۹۴) آمده است: «کتبه العبد الفقیر المحتاج الی رحمة الله و غفرانه ابراهیم بن علی الشریتی تجاوز الله عن سیانة بمحمد و آله فی اواسط شهر جمادی الاول سنه ثلثه و ثلاثین و تسعمائه به دار السلطنة قسطنطنیه اول کتابت به خط تعلیق که کرده‌ایم این کتاب است در هفت ماه تمام کرده‌ایم.»

و از مقارنات و تصادفات نیک آن که کمترین نیز کتابت و استنساخ نسخه را با سنجش نسخه تازی: حیاة الحيوان الکبری ویلیه عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات لکمال الدین محمد بن موسی الذمیری (۷۴۲ - ۸۰۸ هـ) [و عجائب المخلوقات و... للعلامة زکریابن محمد بن محمود القزوینی (۶۰۰- ۶۸۲ هـ)] چاپ شرکه مکتبه و مطبعة مصطفی البابی الحلبي و اولاده بمصر، که در طهران- ایران از سری انتشارات ناصر خسرو به سال ۱۴۱۵ هـ/ ۱۳۷۳ ش به صورت افست چاپ و منتشر گردید، در هفت ماه به انجام رسانیدم.

خدای را سپاس که جستجوهای من در بازیافتن نسخه‌هایی از این متن ارزنده سودمند آمد و هم اینک دو نسخه دیگر از این متن در زیر دست من است، باجمال اشارت می‌کنم از این دو نسخه، نسخه کتابخانه مجلس شورا ترجمه دیگری از این اثر است از ملا عبدالحمید فواجی که اوراق چندی از این کتاب نوشته درگذشت و آخرین علامی ملا محمد حفید مرحوم ملا سلیم... که به تمام این... مؤید گشته است، که به جای خود به تعرفه آن خواهم پرداخت؛ و نسخه‌ای که در کتابخانه مدرسه سپهسالار است، همین ترجمه محمد بن مبارک حکیم قزوینی است که مقدمه آن افتاده است، ولی خوشبختانه متن کتاب هم چون نسخه اساس - نسخه پاریس - از مدخل «اسد» آغاز شده، به «يعرب» پایان می‌پذیرد!

نیمروز دیروز، سه شنبه ۷ اسفندماه استاد ارجمند دانشگاه تهران، آقای دکتر جابر عنصری تلفنی خبر از نسخه‌ای دیگر از این متن دادند که در اختیار ایشان است، من هنوز دیدار این نسخه را توفیق نیافته‌ام، ولی این بشارت دانشمند گرامی - دکتر عنصری - مایه دلگرمی است. امید است بدین پشتوانه‌ها که یافته‌ایم، اثری درخور به جامعه علمی کشور عزیزمان تقدیم شود؛ و یاری از او است!

محمد روشن

روزنامه سفر حج (عتبات عالیات و دربار ناصری)، ۱۳۰۹-۱۳۱۲ق / ۱۲۷۱-۱۲۷۳ش، حاجیه خانم علویه کرمانی، به کوشش رسول جعفریان، قم، نشر مورخ، ۱۳۸۶ش، ۲۱۶ص.



«حاجیه خانم علویه، کرمانی نامی است که می توان به مؤلف این سفرنامه عالی و زیبا داد، اما ارائه اطلاعات بیشتر درباره وی دشوار و در محدوده این سفرنامه، حتی یافتن نام او ناممکن است.»

این جملاتی است که مصحح محترم در سطور ابتدایی از معرفی این سفرنامه و مؤلف آورده است. از ویژگی های مهم این سفرنامه می توان به این موارد اشاره کرد: دغدغه های گونه گون مؤلف در سفر حج، ملاقات وی با میرزای شیرازی در شهر سامرا، آشنایی و اقامت در دربار ناصرالدین شاه، ورود به اندرونی و رؤیت زنان شاه، چگونگی عزاداری زنان دربار، آشنایی با وقایع زندگانی برخی از بزرگان آن دوره، شرح چندین مراسم عروسی و ضمناً آگاهی های مهم دیگری که مؤلف از دربار ناصری به دست می دهد: تلفظ عامیانه بسیاری از واژگان و کلاً تصویری از اندیشه زنان قاجاری که انسان را به یاد کتاب کثوم ننه خوانساری یا علویه خانم هدایت می اندازد.

مصحح محترم، عنوان گذاری و توضیحات خوبی را به کار گرفته است، لیکن مطالب افزوده خود را که می بایست به عنوان پاورقی می آورد در داخل متن (میان

قلاب) آورده است. در بعضی موارد، شکل صحیح کلمات در داخل متن و در موارد دیگر در پاورقی آمده است. در مورد توضیحات اضافه بر متن که در پاورقی ها آمده، گاهی منبع معرفی نشده است (مثال: صص ۴۴ و ۴۵). در مورد ارائه معانی و توضیحات کلمات به صورت واحد عمل نشده و فقط برای تعدادی از کلمات معنی آورده شده است.

ذیلاً شماری از اغلاط چاپی و بدخوانی هایی که در بعضی قسمت های متن باعث تغییر معنی شده است، ذکر می شود:

- ص ۵۲، س ۱۴: بالنگ دارایی - بالنگ دارایی
- ص ۵۷، س ۳: کمک - نمک
- ص ۵۹، س ۱۲: فول (پول) - فول
- ص ۶۰، س ۱۵: کتک - دشک یا تشک
- ص ۶۰: ارجاع پاورقی به جای «سیس» بر روی «ریسمان» است.
- ص ۶۸، س ۱: جدا - جده
- ص ۷۷، س ۱۰: رب لیموی تازه - آب لیموی تازه
- ص ۷۸، س ۴: سیاه - سیاهه
- ص ۹۹، س ۲: بعقوبیه - یعقوبیه یا بعقوبه
- ص ۹۹، س ۴: شهروان [شهربان] - [ظ] نهروان
- ص ۱۱۹، س ۲۴: یا - تا
- ص ۱۱۹، س آخر: دیوانه خانه - دیوان خانه
- ص ۱۹۰، س ۱۹ و ص ۲۰۲، س ۹: دوشنبه - شنبه (می بایست در پاورقی اصلاح می شد)
- ص ۱۹۷، س ۱۰: هجدهم - بیست و هشتم (می بایست در پاورقی اصلاح می شد)
- ص ۲۰۲، س ۲۰: سر درست - سر درخت.

جدا از موارد ذکر شده، این سفرنامه اثری مهم است که ویژگی بارز آن استفاده از نسخه اصل است. همچنین صراحت لهجه در نقل مطالب ما را به وقایع نزدیک تر می کند. رسول جعفریان نیز با دقت فراوان به تصحیح اثر پرداخته است؛ هرچند خود در سخن آخر مقدمه خلاف این مطلب را ادعا کرده، به هر روی، به گفته وی این سفرنامه از مجموعه سفرنامه های حج است که ایشان تصحیح نموده که امری مغتنم است.

شهرز نباتی



The Adventures of Amir Hamza, Lord of the Auspicious Planetary Conjunction, by Ghalib Laknavi and Abdullah Bilgrami. Translated from the Urdu by Musharraf Ali Farooqi, Modern Library, Illustrated, 948 pp. \$45.

زنده‌یاد محمدجعفر محبوب در مقدمه‌ای که بر داستانی از قصه امیرالمؤمنین حمزه نوشته (کتاب هفته، ش ۹۲، صص ۶۷-۷۷) قصه حمزه را مشهورترین و محبوب‌ترین داستان در میان مسلمانان جهان می‌خواند و این شهرت و محبوبیت را به سبب وجود صفاتی می‌داند که «می‌توانسته است مدتی دراز محبوبیت خود را در میان تمام مذاهب گوناگون اسلامی حفظ کند. قهرمان آن، حمزه، عم رسول اکرم، از شخصیت‌های مورد احترام شیعه و سنی است و داستان نیز هم جنبه حماسی و پهلوانی دارد و هم — در دورانی که تعصب مذهبی در منتهای شدت بود — جنبه دینی آن راه را برای وی باز کرد و گویندگان و شنوندگان آن علاوه بر سرگرم شدن و لذت بردن، توقع یافتن ثواب آخرت را نیز از کار خود داشتند».

او با اشاره به گسترش این داستان در جهان اسلام و وجود تحریرها و برگردانهای گوناگون این داستان به زبانهای عربی و فارسی و اردو و حتی زبان جاوه‌ای مالایایی، و تحولات پر دامنه راه‌یافته در آن، می‌نویسد که «علاوه بر این، قصه حمزه منبع پایان‌ناپذیر و بسیار غنی اکثر داستانهای عامیانه است و بسیاری از این گونه داستانها روی گرده و زمینه این داستان طرح‌ریزی و بنیانگذاری شده و صحنه‌های گوناگون آن در بسیاری از داستانها مورد تقلید قرار گرفته است.» به نوشته وی «تحریر جدید فارسی این قصه که موسوم به رموز حمزه است، و حجم آن تقریباً دو برابر شاهنامه فردوسی است، چند بار در ایران و هند به طبع رسیده است. اما نسخه‌های قدیم این قصه که دارای اصالت بیشتری است و ارزش تاریخی و ادبی و اجتماعی دارد، هنوز چاپ نشده و نسخه‌های متعدد از آن در کتابخانه‌های معتبر عالم محفوظ است. تحریر قدیم این داستان موسوم به قصه امیرالمؤمنین حمزه است و از هفتاد و اند داستان مجزا از یکدیگر که در عین حال با یکدیگر ارتباط دارند تشکیل شده است.»

در واپسین ماههای سال ۲۰۰۷ میلادی، برگردان انگلیسی کتاب حمزه‌نامه یا رموز حمزه در امریکا منتشر شد و مورد استقبال و توجه مطبوعات قرار گرفت. در نخستین روزهای سال ۲۰۰۸م دو نشریه نامدار این کشور در با چاپ نقد و نظر به معرفی این اثر و اهمیت آن پرداختند.



ویلیام دلریمپل (William Dalrymple) نوشته خود را با عنوان «دنیای شرق در بهترین حماسه آن» (*The Eastern World at its epic best*) منتشر شده در هرالد تریبیون، چهارم ژانویه ۲۰۰۸م، با این مقدمه آغاز می‌کند: در تابستان ۲۰۰۲م، همچنان‌که سران پنتاگون سرگرم طراحی نقشه حمله به عراق بودند، در فاصله‌ای نه چندان دور از آنجا، در «نشنال مال» واشینگتن، نگارخانه آرتور ساکлер اسمیتسونین، یکی از جالب‌ترین نمایشگاههای هنر اسلامی برپا بود که امریکا تا آن زمان می‌دید. این نمایشگاه مربوط به داستانی بود که عمدتاً در شهرهای عراق می‌گذرد، همان شهرهایی که اندکی بعد هدف جنگ‌افزارهای پنتاگون قرار می‌گرفتند. آنچه در این نمایشگاه در معرض تماشا گذارده شد، نسخه خطی مصوری از حمزه‌نامه بود.

نویسنده پس از توضیحی درباره اهمیت هنری نسخه و تاریخچه آن، به اهمیت ادبی نمایشگاه هم اشاره می‌کند که همانا معرفی خود حمزه‌نامه است، اثری که روزگاری محبوبترین حماسه نقلی جهان (به تعبیر نویسنده)

هندوآسامی بود و در سراسر جهان فارسی‌زبان، از تبریز تا حیدرآباد مردم پیرامون داستانگویان گرد می‌آمدند تا به روایت آنان از این داستان گوش فرا دهند.

نویسنده این اثر را ایلیداد و ادیسه ایران سده‌های میانه و حماسه‌ای مردمی می‌داند که در اندک زمانی سراسر جهان اسلام را درنوردید و به زبانهای عربی، ترکی، گرجی، مالایی و حتی زبانهای اندونزیایی درآمد. حمزه‌نامه به‌ویژه در هند که پذیرای افسانه‌ها و اسطوره‌های بسیاری بوده است، اهمیت یافت و در جشنها، بازارها، مسجد جامع، داستانگویان یا قصه‌خوانان آن را از بر می‌خواندند. بزرگترین شاعر اردوزبان، میرزا اسدالله غالب دهلوی، برای این حماسه ارزش بسیاری قائل بود.

او می‌نویسد: نسخه کامل این داستان شامل مجموعه شگفتی از داستانهایی است که روایت آنها دهها شب به درازا می‌کشید. کاملترین نسخه چاپی این اثر که جلد آخر آن در سال ۱۹۱۷ منتشر شد، ۶۶ جلد، با میانگین هر جلد یکهزار صفحه، است. با این حال امروزه روایت شفاهی حماسه حمزه کمابیش از یاد رفته است و در حالی که معدود کودکانی در ایران و پاکستان هنوز با داستانهایی از آن آشنایی دارند، واپسین داستانگویان بزرگ، میرباقر علی، در سال ۱۹۲۸ درگذشت، یعنی درست چند سالی پیش از ناطق شدن سینمای هند که خود بسیاری از سبکها و داستانهایش را از همین داستانگویان به وام گرفته است.

نویسنده سپس می‌نویسد: اگر نمایشگاه حمزه‌نامه ساکالر غریبان را برای نخستین بار با داستان حمزه آشنا می‌ساخت، اما در همان حال بیدارباشی برای پژوهشگران فارسی‌زبان و اردوزبان هم بود. در اندک زمانی آشکار شد که این حماسه و بلندترین منظومه عاشقانه جهان، تقریباً از یادها رفته است. تاکنون تنها چند از پژوهشگران بدین اثر پرداخته‌اند. هیچ ویراست علمی جدیدی از آن به هیچ زبانی در دست نیست و ترجمه کاملی از آن به زبان انگلیسی فراهم نیامده است. این در حالی است که این داستان تأثیری شگرف، نه تنها بر ادبیات نمایشی و سینمای هند، بلکه بر تحولات ادبیات داستانی فارسی و اردو داشته است.

نویسنده در پایان به برگردان انگلیسی اثر به دست مشرف علی فاروق، پژوهشگر پاکستانی-کانادایی،

می‌پردازد و یادآور می‌شود که او برگردان اردوزبان غالب لکهنوی، چاپ ۱۸۵۵م را که بعداً عبدالله بلگرامی در سال ۱۸۷۱م آن را بازنگری کرد، به انگلیسی برگردانده است. گفتنی است که حمید دباشی، پژوهشگر ایرانی، هم دیباچه‌ای بر این برگردان نوشته است.

روزنامه واشینگتن پست هم در شماره سوم ژانویه ۲۰۰۸م، یادداشتی با عنوان «قهرمانی مسلمان دوباره می‌تازد» به قلم دایانا ابوجابر چاپ کرده است. در این یادداشت که عنوان فرعی «نخستین ترجمه انگلیسی کامل این حماسه پرشکوه اردو» را دارد نکاتی درباره این برگردان ذکر شده است.



گفتنی است که از میان نسخه‌های حمزه‌نامه، مشهورترین آنها نسخه مصوری است که در دربار مغولان هند فراهم آمد: همایون پسر بابر، پادشاه سلسله مغولان هند، هنگامی که از پناهندگی در دربار صفویان به کشورش بازگشت، دو تن از بزرگترین نقاشان ایرانی را با خود به هند برد. او یکی از آنها را به نام میر سیدعلی تبریزی مأمور کرد تا برای نسخه‌ای از کتاب امیر حمزه صاحبقران تصاویری فراهم آورد. گروهی از نقاشان زیر نظر او و سپس عبدالصمد شیرازی، در دوره همایون یا پسرش اکبرشاه، و احتمالاً در مدت پانزده سال، برای این اثر که در دوازده دفتر ترتیب یافته بود ۱۴۰۰ تصویر (به ابعاد ۶۰/۹۶ در ۷۶/۲ سانتیمتر) فراهم آوردند. بعدها این اثر پراکنده شد و نقاشیهای آن به مجموعه‌های مختلف غربی راه یافت. میرزا مهدیخان استرآبادی، نویسنده دره نادری، گزارشی از این کتاب را آورده است و دو استاد معاصر، محیط طباطبایی و مهدی غروی، هم در دو مقاله ارزشمند و روشنگر (در هنر و مردم، آبان و آذر ۱۳۴۶ و آبان ۱۳۴۸)، به این اثر پرداخته‌اند.

عسکر بهرامی

